

ماهنامه پژوهشی جنگ جهانی دوم
Research Magazine World War II Ensi



مغز ما پر عرق است

شماره ۶

لایسنس



Ketabton.com



WorldWar2.ir/Forum

در این شماره میخوانید...

بنام خدا

سردبیر:

محسن.م

ایمیل:

iran.swastika@gmail.com

سخن سردبیر.....۳

یادگاری از هیتلر.....۴

زندگینامه اروین رومل.....۵

بحران غذایی ایران در جنگ جهانی دوم....۱۴

از شوالیه های معبد تا هولوکاست....۲۴

خبرد من با فراماسون.....۳۱

پانزر ۴.....۳۵

همکاران این شماره:

طراح جلد : سجاد (ST4RK)

مترجم : حسن (Hajix)

نویسندگان: شاهرخ (سورنا)

سعید قلعه بندی (arash_asdf)

❖ این ماهنامه تنها با

هدف اطلاع رسانی و

پرداختن به حقایق

پیرامون رایش سوم و

جنگ جهانی دوم

میباشد .

❖ ماهنامه انسی با نژاد

پرستی و نفرت نژادی

مخالف است و به تمام

نژادها و ادیان الهی

احترام میگذارد.

کسانی که مایل هستند در این ماهنامه همکاری کنند، مقالات خود را به ایمیل سردبیر ارسال کنند.

سردبیر در ویرایش و حذف مطالب آزاد است و مطالبی که مناسب تشخیص داده نشوند، در ماهنامه چاپ نمی شوند.

برای عضویت در انجمن ما با آدرس زیر مراجعه کنید

www.nazicenter.ir

www.nazicenter.com

سخن سرد پیر

هیتلر اسطوره مردم سالاری، پیشرفت علم و تکنولوژی، فدای صلح و فدای جنگ. هیتلر اگر جنگ جلویش را نمی گرفت، با ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیسم جهان را آباد می کرد. اما همیشه انسانهایی هستند که از رسیدن بشر به سعادت و عشت دارند. هیتلر تمام زندگی فویش را برای مبارزه با این انسان ها صرف کرد. اما متفکین همان کسانی بودند که از رسیدن انسان به سعادت و فوشبفتی حراس داشتند. بنابراین علیه پیشوا که به تنهایی به مبارزه این غولهای وحشی به پا فواسته بود، متع شدند و تا زهر خودشان را نریفتند، آرام ننشستند. هر چند که هیتلر بارها برای نجات ناسیونال سوسیالیسم، با این کشورها از در دوستی وارد شد، اما جواب آنها در برابر پیشنهاد صلح هیتلر چنین بود: ما تا در جنگ پیروز نشویم، از این جنگ دست نمی کشیم.

این نشاندهنده عقده، کینه و ترس این کشورها از کشوری است که می خواهد با یک ایدئولوژی جدید و نوین که کاملاً با سیاست استعماری آنان مخالف است، همراه با پیشرفت سریع و روز افزون خود در صلح زندگی کند. ناسیونال سوسیالیسم، تفکری نوین و بدون ایراد است. عمر و مشکلات هیتلر به او این اجازه را ندادند که این تفکر را به جهان معرفی کند، اما ما ایرانیان این کار را فواهیم کرد. ما ایرانیان که در صلابت و اراده چه در گذشته و چه تا کنون زبانزد جهان هستیم. ایدئولوژی هیتلر دقیقاً برای ما و فواسته ما ایرانی ها ساخته شده.

یادگاری از هیتلر



Seiner Kaiserlichen Majestät
Kaiserin Elisabeth
Schwägerin des Königs von Rumänien
mit dem besten Wünschen
Berlin den 12/Nov. 1936



تصویر آدولف هیتلر در قاب عکس اصلی مخصوص پیشوا با آرم چلیبا که به رضا شاه تقدیم شده است. این عکس در کاخ صاحبقرانیه در مجموعه کاخ موزه نیاوران نگهداری می شود. در قسمت پایین عکس با دست خط پیشوا و زبان آلمانی نوشته است: اعلیحضرت همایونی - رضا شاه پهلوی - شاهنشاه ایران - با بهترین آرزوها - برلین ۱۲ مارس ۱۹۳۶ - امضای آدولف هیتلر

زندگینامه اروین رومل

مترجم: حسن



"جوانس اروین ایگن رومل" در ۱۵ نوامبر در ۱۸۹۱ "هایدن هیم"، نزدیک اولم و در قلمروی "دوک اسوایا" در "ووتنبرگ" در جنوب غربی آلمان متولد شد. پدرش معلم مدرسه بود و مادرش، خانم "هلن وون لوز" دختر یکی از کارمندان محلی دولت بود. خانواده ی رومل هیچگونه رابطه ای با مسائل نظامی نداشتند و جدا از اینها، رومل در آن موقع کودکی رنگ پریده و مریض به نظر می رسید. بنابراین کسی انتظار نداشت که رومل یک سرباز بشود. وی در خاطراتش از دوران کودکی به خوشی یاد می کرد. رومل به مهندسی علاقه داشت. در ۱۴ سالگی به کمک دوستش یک گلايدر واقعی را ساختند. ولی به سختی پرواز می کرد. این باید مد نظرمان باشد که در سال ۱۹۰۶ اولین شروع به رخ کشیدن قدرت هایی هوایی شروع شد. در ۱۹۰۷، او در مدرسه ی ریل جیمناسیون ثبت نام کرد. او به خواست پدرش به ارتش وارد شد. در ۱۹ جولای ۱۹۱۰ در مقام فانجانکر (معاون افسر) عضو یکی از اعضای هنگ ویلهم من، مستقر در

وینگارتن شد. در مارس ۱۹۱۱ او در دانشگاه افسری ثبت نام کرد و در ۱۵ نوامبر کرد و در ۱۵ نوامبر درس خود را تمام کرد. در مارس ۱۹۱۴، او به هنگ منطقه ی جنگی آرتیلری در فرانسه منتقل شد (هنگ توپخانه ی ۴۹ ام).

در سپتامبر ۱۹۱۴، در حالی که به تنهایی و با تفنگ خالی در مقابل ۳ سرباز فرانسوی بود به وسیله ی یک گلوله از ناحیه ی ران چپ مجروح شد و بخاطر این عملش مفتخر به دریافت نشان صلیب آهنی درجه دوم شد. در جون ۱۹۱۵، او ۱۰۰ متر سینه خیز رفت و با تفنگ رفلن خود از سیم های خاردار عبور کرد و به مواضع اصلی فرانسوی ها رسید و ۴ انبار را تسخیر کرد و با ضد حمله ی فرانسوی ها مواجه شد ولی قبل از اینکه با حمله ی دیگر مواجه شود توانست مناطق تسخیر شده را افزایش دهد، به خاطر این عملکردش مفتخر به دریافت صلیب آهنی درجه ی اول گردید و به خاطر این مدال به درجه ی ستوانی ارتقا یافت. او در جولای ۱۹۱۵ توسط گلوله مجروح شد. بعد از مداوا، او به عنوان فرمانده ی یک گروهان در وورتمبرگس فرستاده شد.



یکی از رفقاییش در ۱۹۱۵ به اسم تئودور وارنر یاد می آورد که: "بتش دلآوری بود، همیشه آماده ی یادگیری بود، کم می خوابید، همیشه مشتاق و آماده به خدمت بود.... همه از شجاعت و عملکرد سریع و دلاورانه اش الهام می گرفتند." با همین گردان تا زمانی که او در آگست ۱۹۱۷ دوباره مجروح شد در فرانسه و رومانی نیز خدمت کرد. پس از بهبود زخمی که به بازویش آسیب رسانده بود او دوباره به ایتالیا منتقل شد. و در ایتالیا شرایط این بود که به یک رهبر بزرگ تبدیل شود. او همواره از مردانی که تلاش و کوشش می کردند الهام گرفت.

مردانی که با یک کوله پوشتی پر از تجهیزات کامل و یا خطر ریزش کوه که بسیار زیاد باعث کشته شدن کوهنوردان می شود در برف تازه باریده و ضخیم راهپیمایی می کردند و این الگویی برایش بود که به او رسیدن به پیروزی های جالب و دیدنی، در مقابل ایتالیایی ها را نوید می داد. (او یک غافلگیری برای دشمن داشت و آن این بود که) با نیرویی کوچک به پشت آنها بیاید و آنها را از عقب تار و مار کند. برای مثال، در نوامبر ۱۹۱۷ در روستایی در شمال ایتالیا به نام لانگرون که سیستم کلیدی دفاعی کوه های ایتالیا هستند. رومل با استفاده از کمترین نیرویی که رد اختیار داشت، به آن طرف رودخانه ی خروشان "پیو" رفت و در یک روز توانست ۸۰۰۰ سرباز ایتالیایی را اسیر کند. به خاطر دستاورد هایش در "لانگرون" او مفتخر به دریافت (پورال مریت) شد. و این یعنی بالاترین افتخار و نشان نظامی ویلهم دوم.



رومل در حالی که به مرخصی کوچکی رفته بود در نوامبر سال ۱۹۱۶ و در سن ۲۵ سالگی، با دوشیزه لوسیا ماریا میلون ازدواج کرد، لوسیا ماریا کسی بود که رومل در طول خواندن درسش در دانشکده ی افسری با او ملاقات داشت. او در مقابل همسر قوی خود توانست عاطفه ی خود را افزایش دهد. نقل قول از یکی از دوستان لوسی:

"دیدن اینکه اروین قربان صدقه ی همسرش می رفت فوق العاده بود. همچون جنگ جهانی دوم هر موقع فرصتی پیدا می کرد برای همسرش نامه می نوشت." این نامه ها برای مورخان، بعد ها به یکی از بهترین منابع برای نوشتن زندگی نامه ی رومل تبدیل شد. حاصل این ازدواج یک پسر به اسم مانفرد رومل بود که در ۲۴ دسامبر ۱۹۲۸ به دنیا آمد. بعد ها مانفرد رومل، بین سال های ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۶ شهردار اشتوتگارد شد.

بعد از جنگ جهانی اول، رومل در ارتش کوچک آلمان باقی ماند. در ۱ اکتبر ۱۹۲۹ طبق توصیه ی فرمانده گردان خود، به مدرسه ی پیاده نظام در درسدن به عنوان مدرس تاریخ فرستاده شد. به گفته ی خود رومل:

"من اول از همه می خواهم به آنها بیاموزم چگونه بدون خونریزی و بدون دردسر انسان ها را نجات دهند."

او استاد محبوب دانش آموزان شد. که در میان سخنرانی هایش با یک نگاه اجمالی به شجاعت رومل در جنگ جهانی اول پی می بردند. نوشته ی یکی از کماندو های مدرسه در سپتامبر ۱۹۳۱: "او کسی بود که بدون کوچکترین خجالتی برای آنها آواز می خواند و داستان های رومانیک تعریف می کرد."

او موقعی که در محیط افسران (نظامی) بود دارای شخصیت قوی ای بود.... او یک رهبر واقعی و الهام بخش و شوخ طبع و پر تحرک بود که در دیگران اعتماد به نفس ایجاد می کرد.... او مورد احترام دانشجویانش بود و آنها او را ستایش می کردند. در اکتبر ۱۹۳۳ او به دستور فرماندهی گردان به گوسلار فرستاده شد. جایی در کوه های هارتز. موقعی که در این مقام بود در ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۴ در یک دیدار غیر سیاسی با آدولف هیتلر ملاقات کرد.

با قول هایی که پیشوا آدولف هیتلر برای با شکوه کردن قدرت نظامی آلمان داده بود، او هم مانند بسیاری از افسران به طرفداران نازی ملحق شد.



در اکتبر ۱۹۳۴ او به عنوان استاد در دانشکده ی پیاده نظام شروع به تدریس کرد. او یک مربی مدرن بود. در حالی که مریبان با گفتن نظریه های نظامی، دانشجویان را تحت فشار می گذاشتند. اما رومل برای تحلیل و نظرات دانشجویان ارزش بیشتری قائل می شد. به طوری که رومل به دانشجویانش می گفت "نظر شما چیست؟"

در سپتامبر ۱۹۳۶ رومل به یکی از **۳۰ سپتامبر ۱۹۳۴ در شهر گوسلار آلمان - سرهنگ اروین رومل پشت سر** محافظان هیتلر، در تجمع حزب نازی **پیشوا در حال حرکت است.**

در نورنبرگ انتخاب شد. یک روز هیتلر تصمیم گرفت رانندگی کند و ناگهان گفت که بیش از ۶ ماشین حق ندارد مرا اسکورت کند. رومل ماشین جلویی هیتلر بود و ناگهان (به خاطر احساس خطر) ماشین را متوقف کرد، یکی از رهبران بلند پایه ی حزب سر این کلنل جوان (رومل) که ماشین را متوقف کرده بود عصبانی شد (که چطور جرات کرده ماشین را جلوی پیشوا متوقف کند). بعد از این ماجرا و بعد رسیدن شکایات بعضی از رهبران حزب، شب همان روز هیتلر برای رومل پیغامی فرستاد و به خاطر خوب انجام دادن وظیفه اش از او تشکر کرد.

در اوایل سال ۱۹۳۷ رومل کتابی در باب مسائل تاکتیکی پیاده نظام ها به اسم "پیاده نظام می تازد" را منتشر کرد. یک نسخه ی آن نیز به آدولف هیتلر رسید و به شدت او را تحت تاثیر قرار داد. او کمی پول به خاطر فروش کتابش بدست آورد، اما صرف پرداخت مالیات شد. او به انتشارات خود گفت سالی فقط ۱۵۰۰۰ مارک به او بابت کتاب بدهد و (آنها هم دادند) و این پول را به عنوان پس انداز در بانک نگهداری کرد.

*** رابطه ی او با هیتلر بیشتر و بیشتر می شد.**

در فوریه ی ۱۹۳۷ او به ارتش جوانان هیتلر آمد اما رومل با رئیس بلدور وون شیراش درگیری پیدا کرد و از این پستش ناراضی بود. در اکتبر ۱۹۳۸ رومل، در طول سفر پیشوا به چکسلواکی، رئیس نیروهای محافظ شخصی هیتلر شد.

در مارچ ۱۹۳۹ و در طی سفر هیتلر به پراگ و ممل، هیتلر پیغام های تلفنی به رومل می فرستاد. بودن مستمر وی در کنار هیتلر باعث شد رومل درک روشن تری از نازیسم داشته باشد. در صورتی که بسیاری از افسران هنوز در فلسفه ی نازی مردد بودند. در این موقع بود که شک رومل کاملا برطرف شده بود. حتی در کارت پستالی که برای دوستانش فرستاده بود در آخر آن امضا می کرد: "هایل هیتلر. اروین رومل."

او در دسامبر ۱۹۳۸ چنین نوشت: "امروزه سربازان باید سیاستمدار باشند زیرا هیتلر همیشه آماده است تا برای سیاست جدیدش همیشه بجنگه"



هیتلر در ۱ جون ۱۹۳۹ قول ژرنالی را به رومل داده بود و در ۲۹ آگوست ۱۹۳۹ او به درجه ی ژرنالی ارتقا یافت. هیتلر نیز به رومل اطمینان داشت. رومل در نامه ای به لوسیا اینچنین می نویسد: "من اغلب اوقات با هیتلر بحث های دوستانه می کنم. این برای من ارزشمند است که او حتی بیشتر از ژرنال هایش به من اطمینان دارد."

او در مورد هیتلر کاملا متقاعد شده بود که انسان عالی ای است که او را از سرنوشت این مردان خشن (عقب مانده ی جنگ) مطلع نکرده است. با این همه او طبق عقاید خود در منطقه نظامی سنت پروس کار خود را آغاز کرد. او به لوسیا در سپتامبر ۱۹۳۹ نوشت: "سربازان دوباره دارند چیزهای با ارزشی می شوند."

در اکتبر ۱۹۳۹ رومل پیشنهاد کرد که دوست دارد یک درجه ارتقا پیدا کند. رومل طبق تجربیات استادانه اش در دانشکده ی پیاده نظام و تجربه ای که در زمان جنگ جهانی اول در کوه ها داشت پیشنهاد داد ارتش باید کوه ها را تقسیم بندی کند.

. اما رومل از این تصمیم صرف نظر کرد، او می خواست فرمانده ی تیپ زرهی باشد. او در ۱۰ اکتبر به پیشوا پیشنهاد داد که فرمانده ی تیپ هفتم نیری زرهی شود. در ۱۲ فوریه ۱۹۴۰ رومل به صورت رسمی فرمانده ی تیپ ۷ زرهی آلمان شد. که این اولین مقام فرماندهی او بود. او به یکی از فرماندهان لایق در طول جنگ با فرانسه و به خصوص لهستان تبدیل شد در حالی که هیچ تجربه ای در این کشور نداشت. او در اولین بازدیدش ناامید شد، زیرا شاهد افسرانی بود که بعضی هاشان بی خیال بودند و بعضی هاشان سست عنصر. یکی از اولین وظایف او سرو سامان دادن به وضع اینگونه افسران بود. به طوریکه خود می گوید: "آنها هر گاه که من بخواهم، آماده به خدمت هستند!"

حمله به فرانسه و کشورهای کوچک از ۱۰ مه ۱۹۴۰ شروع شد. در فرانسه و بلژیک تانک هایش به شدت به جلو می رانند. او به خاطر شوک بزرگی که به خاطر پیشروی سریعش به دشمن وارد آورد، خطر ضدحمله ی آنان را نادیده گرفت و ضربه ی سختی به روحیه ی دشمن وارد آورد. بعضی از فرماندهان ناآگاه به خاطر بی دقتی رومل در سبک حمله ی او، که باعث جدایی نیروهای حمله کننده از نیروهای اصلی می شد، انتقاد کردند، بعدها رومل توضیح داد که بی دقتی نکرده بلکه همه نقشه ها و کارهای او بر روی حساب و کتاب بوده.



او می گوید: " این تجربه ی من است که تصمیمات جسورانه ای را برای رسیدن به پیروزی بگیرم، اما یکی باید بین جسارت و استراتژی و تاکتیک و بازی های نظامی، فرق بگذارد. جسارت یکی از روش های رسیدن به پیروزی است ولی این همه ماجرا نیست. در صورت شکست و پیشامد هر رخدادی نباید نیروهای خود را از دست داد. (مثل قمار نیست) که

یک طرف پیروزی کامل است و یک طرف شکست کامل. گاهی اوقات ممکن است شرایطی به وجود بیاید که احتیاج به قمار است. به عنوان مثال وقتی شکست دشمن زمان بسیار طولانی می برد، بنابراین سپری کردن زمان کاری بیهوده است و تنها شانس نجات، انجام دادن ریسک است."

رومل تنها ۳ تانک (جلویی) در طول نبرد فرانسه و کشورهای هم جوار از دست داد. و این تلفات، فقط در خط مقدم دیده شد. و او همراه کلنل کارل رودنبرگ در تانک چهارم بود. (بعضی اوقات سوار هواپیماهای اکتشافی می شد) و بر فراز آسمان مشغول مشاهده بود. در هر صورت به این معناست که او همیشه سعی می کرد در نزدیک ترین مکان نسبت به خط مقدم جبهه قرار داشته باشد. در ۱۴ می، سربازانش توانستند رودخانه ی میوز را تصرف کنند اما با مکث کوتاهی رومل توانست کل منطقه را تصرف کند و شخصا با تعدادی تانک، توانست رهبری حمله در طول رودخانه را بر عهده



فرانسه - ۱۹۴۰

بگیرد. همکاری ژنرال هینز گودرین در آن طرف برای حمله بیش از حد صبر کرد و باعث شد نیروهای متواری فرانسوی دوباره سازماندهی شوند.

در ۲۷ می ۱۹۴۰ در پایان کنفرانس فرماندهان، کارل هنک، خبر غیر منتظره ای را اعلام کرد، او گفت:

"به دستور پیشوا و با این حکم است که من الان اینجا هستم و موظفم نشان صلیب شوالیه را به شما (رومل) اهدا کنم." و رومل اولین کسی بود که در فرانسه به نشان فرمانده اولی منصوب شد. احتمالا ارتباط او با حزب نازی در مونیخ و برلین باعث گرفتن این نشان شد، اما در کسب موفقیت های او جای هیچ بحثی نیست. در همان شبی که این صلیب را گرفت او تا شهر لایل، یکی از بزرگ ترین مراکز صنعتی فرانسه پیشروی کرد. شعار رومل در آن شب:

"همه جمع شوید، موتورها را روشن کنید، حمله!"

او تنها یک بار به سربازانش دستور داد که کم بخوابند و آن به این دلیل بود:

در آن شب، حمله ی غافلگیر کننده ی او باعث شد تا نیروهای فرانسوی و انگلیسی تا دونکرک عقب نشینی کنند اما واحد های او درست در مقابل خطوط مستقیم توپخانه های آلمانی قرار داشت و ارتش او هیچ اصراری بر پیشروی نداشتند. در این صورت بود که هیچ راه پس و پیشی نداشت و دستور داد سربازان تا صبح استراحت کنند. در روز بعد در حالی که کمی استراحت کرده بود به لایل نگاه کرد. او متوجه شد که دو پل فرانسوی توسط نیروهای دشمن پس از عبور ویران شده اند. نیروهای او که به سبک دسته ای سازماندهی شده بودند، توانستند پیشروی زیادی انجام دهند و هر چه که سد راهشان می شد کنار می زدند. موفقیت آنها طوری بود که روزانه ۵۰ تا ۴۰ مایل پیشروی می کردند (حدود ۷۰ کیلومتر در روز).

او در شهر دیلوی توانست انبار تدارکات انگلیسی که سرشار از شکلات و میوه کنسرو شده بود را تصرف کند و به بریتانیایی ها نشان داد که هیچ مانعی برای پیشروی آلمانی ها نیستند. در البوف زنان فرانسوی به رومل دست تکان می دادند و مردان متقاعد شده بودند که باید از حمایت و جبهه های انگلیسی به دور باشند. در ۱۰ جون واحد های رومل توانستند کانال انگلیسی ها را در دیپ تصرف کنند. او اولین آلمانی ای بود که تا آن زمان به اینجا رسیده بود.

در روز بعد او توانست هزاران انگلیسی و فرانسوی را که در "سنت والری" گیر افتاده بودند و تحت حملات شدید بمباران های هوایی بودند را محاصره کرد. بعد از ۴ روز استراحت رومل دوباره دستور شروع حرکت را داد در ۱۶ جون سربازهایش از سن عبور کردند و در ۱۸ جون ۲۲۰ مایل را تسخیر کرد (حدود ۴۰۰ کیلومتر، یعنی روزی ۲۰۰ کیلومتر پیشروی داشت!). نیرو های پادگان های فرانسوی ۲۰ برابر نیروهای رومل بود. نبرد شربورگ آخرین نبرد رومل در فرانسه بود. از اول تا کنون توانسته بود ۹۷۰۰۰ نفر اسیر و ۴۲ تانک را به غنیمت بگیرد.

در هر صورت ماموران سیاسی نازی انتقاد های بسیاری را به او روانه داشتند. برخی از همتایانش می گفتند که او بدون توجه داشتن به دسته های حمله کننده ی دیگر و بدون هماهنگی کار خود را می کند. بعد ها و در زمانی که رومل سربازان خود را برای پیشروی تحت فشار قرار می داد، در فرانسه مقاله هایی راجع به بینش خود نوشت:

"تنها معیار برای فرماندهی خوب، مدیریت زمانی است که به او داده شده است. و او باید تمام قدرت خود را برای تحقق بخشیدن هدفش به کار بگیرد. افسران تانک ها باید بیاموزند که چطور فکر کنند و بدون اینکه منتظر دستور فرمانده

شان بمانند به صورت مستقل عمل کنند."

او همیشه بر حرکت سریع در طی حمله تاک در فوریه سال ۱۹۴۱ رومل به عنوان رهبر ارتش آلمان در شمال آفریقا انتخاب شد. نیروهای آلمانی در آفریقا مستقر شده بودند. رومل در ۱۲ فوریه به عنوان فرمانده کل سپاه آفریقا به آنان پیوست. او شاهد عقب نشینی فاحش نیرو های ایتالیا بود و با میل خود، سوار بر یک بمب افکن آلمانی این مناظر را مشاهده می کرد. اما تنها دو روز بعد او شاهد رژه ی نیروهای خود در شهر طرابلس بود. او به خاطر اینکه حدس می زد در ارتش، جاسوس انگلیسی وجود داشته باشد



۱۲ فوریه ۱۹۴۱ - تریپولی - لیبی

گفت: "ما باید به جای اینکه از ضعفمان حرف بزنیم باید فقط از قدرت و فتوحاتمان حرف بزنیم."

او پس از رسیدنش دستور داد زره های جعلی بر روی اتومبیل های وولکس واگن نسب کنند تا به شکل زره پوش های جنگی جلوه دهند تا خبرش به دشمن برسد و آنها را بترساند. بعد از آن سرویس مخفی بریتانیا حضور انبوهی از زره پوش های آلمانی را تأیید کرد. این در حالی بود که رومل به درستی از هوش و زکاوت خود در مقام یک ژنرال برای فریب دشمنش استفاده کرده. رومل با استفاده از تجهیزات مناسب توانست نیروی انگلیسی ها را به شدت مورد حمله قرار دهد و ارتش هشتم بریتانیا را از لیبی بیرون کند و آنها را تا مصر عقب راند.



در فوریه سال ۱۹۴۱ رومل به عنوان رهبر ارتش آلمان در شمال آفریقا انتخاب شد. نیروهای آلمانی در آفریقا مستقر شده بودند. رومل در ۱۲ فوریه به عنوان فرمانده کل سپاه آفریقا به آنان پیوست. او شاهد عقب نشینی فاحش نیروهای ایتالیا بود و با میل خود، سوار بر یک بمب افکن آلمانی این مناظر را مشاهده می کرد. اما تنها دو روز بعد از ورودش او شاهد رژه ی نیروهای خود در شهر طرابلس بود. او به خاطر اینکه حدس می زد در سپاهش جاسوس انگلیسی وجود داشته باشد گفت:

"ما باید به جای اینکه از ضعفمان حرف بزنیم باید فقط از قدرت و فتوحاتمان حرف بزنیم".

فیلد مارشال اروین رومل به متخصص تمام عیار در بلیتز کریگ (حملات برق آسا) معروف شد. او موفق شد که این تاکتیک مرگبار را نیز در صحنه نبردهای آفریقا به خوبی پیاده سازی نماید.

مارشال رومل به مدد دو لشکر زرهی و یک لشکر پیاده نظام موتوریزه آلمانی و دو لشکر زرهی ایتالیایی (لشکرهای زرهی آریت و لیتوریو) حمله شدیدی را بر ضد نیروهای انگلیسی برنامه ریزی و فرماندهی کرد.

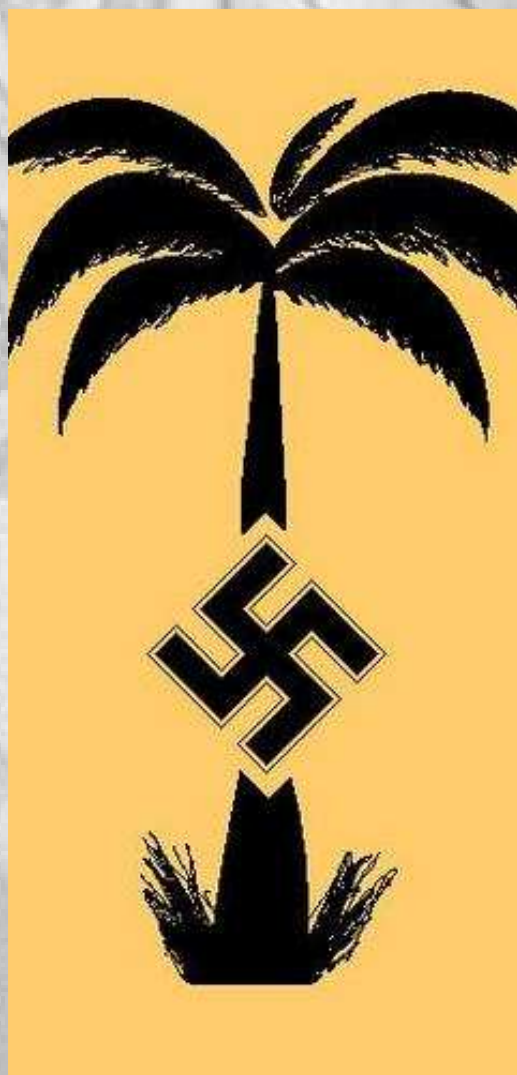
در ۲۷ می سال ۱۹۴۲، اروین رومل دوباره کار خود را آغاز نمود و در ۱۱ ژوئن بود که نیروهای آلمانی و ایتالیایی تحت فرمان اروین رومل طی یک پیروزی دیگر موفق شدند به سپاه هشتم انگلیسی که در ناحیه گزالای لیبی موضع گرفته و آماده نبرد بود، حمله کرده. و ضربات سنگینی را بر پیکره سپاه انگلیسی وارد نمایند.





در این نبرد نیروهای آلمانی موفق شدند ضربات شدید و سهمگینی را بر پیکره سپاه هشتم انگلیس وارد نمایند، نیروهای انگلیسی که شدیداً در هم کوبیده و تحت فشار قرار گرفته بودند، باقی مانده آنها چاره ای

جز عقب نشینی ندیدند. نیروهای به شدت آسیب دیده انگلیسی سراسیمه به سمت ناحیه العلمین مصر عقب نشینی کرده و در آنجا موضع گرفتند (این ناحیه در حدود ۱۰۰ کیلومتر با کانال سوئز فاصله دارد) البته نیروهای رومل نیز به شدت به پشتیبانی نیاز داشتند اما در کل اروین رومل برای نابودی نیروهای انگلیسی و تسلط کامل بر تمام منطقه مدیترانه فقط به یک قدم دیگر نیاز داشت.



نشان سپاه آفریقا

آلمان به دلیل درگیر شدن در جبهه کمونیس، تمام تجهیزات و نیروهای تازه نفس آلمانی همه به سوی جبهه سیری ناپذیر شوروی فرستاده میشدند. در کنار این مشکلات، ایتالیا آلمان را تنها گذاشته و به متفقین تسلیم شده بود. به همین دلیل آلمان به تنهایی قادر نبود که سپاه آفریقا را که مایل ها از سرزمین مادر دور بود را پشتیبانی کند. بنابراین نیروهای رومل به دلیل نرسیدن پشتیبانی از سرزمین مادر در اطراف العلمین زمین گیر شده و از ادامه عملیات بازداشته شدند. در اواسط آگوست ۱۹۴۲ اروین رومل با درک این قضیه که از طرف آلمان نباید انتظار کمک داشته باشد، منابع محدودش را جمع آوری، سازماندهی و آماده حمله کرد. اما در سوی دیگر نیروهای انگلیسی که در زمانی کوتاهی از سوی آمریکا کاملاً تجهیز شده بودند، کاملاً آماده ظاهر شدند. ارتش هشتم بریتانیا (شامل سربازانی از انگلیس، استرالیا، هند، آفریقای جنوبی، نیوزلند و فرانسه) - که از نو سازمان یافته بود- با بهره گیری از تغییر مسیر منابع مادی و انسانی از آفریقای شمالی به جبهه شرق در اروپا در تابستان و پاییز، طی عملیات معروف به «جنگجوی صلیبی» به مواضع رومل حمله کردند. بریتانیایی ها بعد از شکست های زودهنگام، سپاه رومل را به لیبی عقب راندند. رومل در ۶ ژانویه ۱۹۴۲ مجبور شد به العقیله (در مرز استانهای لیبیایی سیرنایکا و تریپولیتانیا) عقب نشینی کند.



سرتیپ "سر برنارد ال مونتگومری" ملقب به موش صحرا

در ژوئیه ۱۹۴۲، بریتانیای ها نیروهای رومل را در العلمین متوقف کردند. به رغم موفقیت بریتانیایی ها در متوقف کردن رومل، وینستون چرچیل فرماندهان نظامی ارشد خود را در خاورمیانه تغییر داد و ژنرال سر هارولد الکساندر را به عنوان فرمانده کل نیروهای بریتانیایی در خاورمیانه و سرتیپ سر برنارد ال. مونتگومری را به عنوان فرمانده ارتش هشتم منصوب کرد. مونتگومری بعد از جمع آوری سربازان و تجهیزات - از جمله تانک های جدید آمریکایی - در ۲۳ اکتبر ۱۹۴۲ به نیروهای رومل در العلمین حمله کرد. ده روز بعد، نیروهای رومل مجبور به عقب نشینی شدند. باید خاطر نشان کرد که رومل فقط به خاطر ضعف تدارکات و پشتیبانی شکست خورد و نه ضعف تاکتیکی و فرماندهی. رومل به امید حفظ نیروهای رزمنده خود برای نبرد در یک موقعیت استراتژیک بهتر، به سرعت به لیبی عقب نشینی کرد. پس از شکست های متوالی ناشی از تدارکات ضعیف، او به برلین رفت و با هیتلر راجع به مسائل آفریقا بحث کرد ولی دیگر آلمان به خاطر محدودیت منابع و درگیر بودن در چندین جبهه، دیگر قادر نبود که تدارکات و سربازان تازه نفس خود را برای کمک به جبهه آفریقا بفرستد. بنابر این رومل دیگر هرگز به آفریقا بازنگشت.

رومل در بدو ورودش به آفریقا، پیروزی های چشمگیری را برای آلمان حاصل کرد. در نبردهای متعددی که با سپاهیان انگلیسی داشت، توانست به خوبی قدرت نظامی و رشادت و نبوغ آلمان را به رخ دشمنانش بکشد. او توانسته بود پیروزی های غرور آفرینی را برای مردم آلمان فراهم سازد



بطوری که در بین مردم آلمان از او به عنوان قهرمان جنگ یاد می شد و همه او را می ستودند. وی نسبت به ژنرال های دیگر آلمانی، از محبوبیت بیشتری نزد مردم برخوردار بود.

رومل پس از بازگشتش به آلمان به خاطر پیروزی هاش در آفریقا تقدیر شد ولی کار رومل هنوز تمام نشده بود، در ۱۹۴۴ وی ماموریت یافت تا از استحکامات آلمان ها در نرماندی دیدن کرده و در صورت وجود مشکل، آن را برطرف سازد.



پس از ورود رومل به نرماندی و بازدید از استحکامات، دریافت که این خط دفاعی قادر نیست حتی به مدت یکساعت در برابر حمله گسترده متفقین دوام بیاورد، در نتیجه دستور داد تا آرایش تمام جنگ افزارها و سربازان از نو سروسامان بگیرد و تانکها در خط پشتیبانی و پشت خطوط اصلی آماده نبرد شوند.

موفقیت های رومل در آفریقا زبان زد خاص و عام شد. رومل به خاطر بزرگ منشی و رفتار مناسب با زیر دستان، اسیران جنگی و دشمنانش یکی از بزرگترین مارشالهای تاریخ می باشد. هنوز هم درس های مارشال را در تمام دانشکده و دانشگاه های نظامی جهان تدریس می کنند. فیلد مارشال اروین رومل تنها رهبر نظامی در جنگ جهانی دوم بود که نه تنها ایده آل افراد زیر امرش بود بلکه شدیداً مورد ستایش دشمنانش نیز بود، وینستون چرچیل نخست وزیر وقت انگلیس از او به عنوان ژنرالی بزرگ چنین یاد می کند: "تحرك و جرات او در شمال آفریقا، فجایع هولناکی را بر ما وارد کرد".

لیدل هارت از او به عنوان یک نابغه نظامی یاد کرد که در شمال آفریقا به عنوان قهرمانی برای سربازان ارتش بریتانیا که با او می جنگیدند در آمده بود. او اضافه می کند در طول قرنهای تاریخ جنگ در مقایسه با وی تنها ناپلئون چنین تاثیری بر روی وی داشته است. ژنرال بریتانیایی، هارولد الکساندر راجع به او چنین می گوید: "رومل دشمن بسیار بلند همتی بود". و سر فرماندهی نیروهای کل متفقین، دوایت آیزنهاور نیز کارهای رومل را ستوده است. لقب روباه صحرا که مبلغینش به وی داده بودند، نه به خاطر تحقیر، بلکه در ستایش زیرکی، سرعت عمل و قدرت تصمیم گیری آنی او در مواقع بحرانی بود. گزارش ها و شرح شجاعت های حماسی رومل در جنگیدن، به گوش تمام فرماندهان نظامی جهان رسیده بود. شهرت او چنان به اوج رسید که یک فرمانده بریتانیایی لازم دید به تا به سربازانش گوشزد نماید که: "اروین رومل نه جادوگر است





و نه یک سوپر من".
 در نبوغ نظامی و استثنایی بودن رومل همین نکته کافی است که ژنرال مونتگومری فرمانده ارتش هشتم متفقین در مورد او گفته بود: "بزرگترین افتخار دوران نظامی و خدمتم این است که، هم رزم من مارشال اروین رومل بود."
 اظهار نظرهای متفاوت دیگری نیز از کارهای نظامی رومل منتشر شده. رومل پس از آفریقا و قبل از رفتن دوباره به فرانسه، وقفه ی کوتاهی در ایتالیا کرد و آن هم برای تقویت قوای ساحلی بود. او فهمید که جبهه ی عظیمی در غرب برقرار شده که می تواند کل اروپا را تهدید کرده و همه نیروها تلف شوند.

رومل در برگی از کتابش می نویسد: "نبردهای آینده بر روی کره ی زمین، در هوا خواهد بود. در آن موقع است که دو طرف متوجه نقایص خود می شوند و سعی بر، برطرف کردن آن می کنند."

ورود هزاران سرباز از آمریکا، انگلیس، فرانسه و کانادا به نرماندی در ژوئیه ی ۱۹۴۴ صورت گرفت. در آن موقع رومل در خارج از منطقه ی عملیاتی بود و دقیقا نمی دانست که در آنجا چه خبر است. هیتلر موافق بود که یک ضد حمله صورت گیرد ولی دیگر خیلی دیر شده بود. کابوس رومل به واقعیت پیوست و متفقین پس از شش هفته توانستند که موقعیت خود را در ساحل نرماندی تثبیت کنند.



دیدار رومل با رهبر ایتالیا بنیتو موسولینی در ژوئن ۱۹۴۴

رومل در ۱۵ جولای در نامه ای به هیتلر گفت که تا فرصت مناسب در دست داریم باید برای پایان جنگ اقدام کنیم. ولی به هر دلیل برای فرستادن نامه به او بسیار دیر شده بود و دقیقاً موقعی نامه به دست هیتلر رسید که پنج روز از توطئه نافرجام جولای (ترور هیتلر) گذشته بود.

در اوایل سال ۱۹۴۴ رومل با شرکت کنندگان در ترور هیتلر در ماه جولای روابط نزدیک داشت اما تاریخ



رومل در حال بازدید از سربازان داوطلب هندی و عربی در نرماندی

شناسان معتقدند که رومل با ترور هیتلر مخالف بود، حقیقت هنوز ناشناخته مانده است.

در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴ «سرهنگ کلاوس فن اشتوفنبرگ، که یکی از افسران زیردست مارشال رومل بود و در جبهه جنگ شمال آفریقا، چشم چپ، دست راست و دو انگشت از دست دیگرش را از دست داده بود. وی مورد احترام پیشوا بود و همیشه نیز می توانست با او ملاقات کند. اشنافنبرگ طی عملیات "والکیری" با کیف حامل بمب ساعتی به مقر ستاد جنگ که هیتلر در آنجا حضور داشت، وارد شد و پس از آن که به بهانه ای از سالن خارج شد، بمب منفجر گردید ولی هیتلر کشته نشد، فقط آرنج او زخمی و پرده یکی از گوش هایش پاره شد. ولی رومل به خاطر تلاش های زیادش و وفاداری



پیشوا و موسولینی در حال بازدید از محل حادثه جولای (والکیری)

خالصانه و شدید او به هیتلر، این موضوع بعید به نظر می رسد. حتی ممکن است که او اصلاً از ماجرا خبر نداشته باشد.



همسر و فرزند اروین رومل

بین جولای تا اکتبر ۱۹۴۴ رومل تقریباً بدون اختیارات نظامی باقی ماند. و در دوران نقاهت (حمله ی هوایی که توسط سرویس جاسوسی انگلیس برای قتل رومل در ۱۷ جولای ۱۹۴۴ به ماشین او شده بود، در طی این حمله ماشینی که رومل در آن بود، واژگون شد) به سر می برد. در این زمان

زمان او مجدداً راجع به نظریه های خود شروع به نوشتن کرد: "فرمانده تکنیکی آینده کسی است که در نبرد های آینده بتواند تصمیم قاطعانه ای برای نابودی قدرت جنگنده ی دشمن بگیرد. البته این بستگی به انعطاف پذیری ذهن و احساس مسولیت و رعایت احتیاط و کنترل بیشتر بر روی سربازان خود دارد".

در اکتبر ۱۹۴۴ و در حالی که رومل در خانه اش بود، ژنرال "ویلهلم کایتل" با او تماس تلفنی گرفت و به او خبر دریافت پست جدیدی را داد و گفت به برلین بیاید. رومل مطمئن نبود که می خواهند او را برای ماموریتی به جبهه ی شرق بفرستند. وی شک کرد که ممکن است گشتاپو او را خواسته باشد.

رومل از رفتن به برلین به بهانه گذراندن دوران نقاهت اجتناب کرد. ولی کایتل به او گفت که ژنرال "ویلهلم بورگدورف" و "ارنست مایسل" را به خانه ی او می فرستند تا اطلاعات لازم راجع به انتساب جدیدش را به او بدهد. او متوجه شد که ممکن است آنها به جای دادن اطلاعات، از او درباره ی ترور نافرجام جولای سوال پرسند.

در ۱۴ اکتبر ۱۹۴۴ بورگدورف و مایسل به خانه ی رومل فرستاده شدند. او آنها را وادار به خواندن مسائل روز کرد. رومل لباس یونیفرم صحرای خود را پوشیده بود. بورگدورف و مایسل شروع به صحبت کردن راجع به ترس رومل کردند، یعنی ترور جولای. آنها دو راه را پیش پای وی قرار دادند، آنها به او پیشنهاد دادند یا باید در دادگاه نظامی حضور پیدا کند یا باید برای حفظ آبروی و شرافت خویش، خودکشی کند.



بورگدورف قول داد که اگر دومی را انتخاب کند برای او مراسم تشییع جنازه ی دولتی برگزار کند و از او به عنوان یک قهرمان یاد خواهد شد و همسر و فرزندش در امان خواهند بود. رومل می دانست که در دادگاه، شانس کمی برای موفقیت دارد. بنابراین او تنها یک انتخاب پیش رو داشت. بورگدورف و مایسل با خود کپسول سیانوری را داشتند و گفتند اگر از این استفاده کند، در کسری از ثانیه خواهد مرد و دردی را حس نمی کند.



رومل برای دیدن همسرش به طبقه ی بالا رفت و به او گفت که تصمیم خود را برای ادامه ی زندگی خودش گرفته. چند دقیقه ی بعد پسر رومل "مانفرد" به او پیشنهاد فرار داد ولی رومل نپذیرفت.

رومل همراه با پسرش به حیاط خانه رفت و بعد به تنهایی سوار خودرو آنها شد. مانفرد به یاد می آورد که پدرش پس از سوار شدن و راه افتادن، هیچگاه به پشت سر خود نگاه نکرد. خودرو چند مایل از خانه رومل دور شده بود و بورگدورف و بورگدورف و مایسل و راننده از ماشین پیاده شدند. او دانست زمان استفاده از کپسول سیانور فرا رسید. بورگدورف با او خداحافظی کرد و بعد از ۵ دقیقه آنها دوباره وارد خودرو شدند. راننده، کلاه رومل را که از سرش افتاده بود با چشم گریان برداشت. لوسیا ۱۰ دقیقه بعد، از مرگ همسرش مطلع شد.



تشییع جنازه فیلد مارشال اروین رومل - ۱۸ اکتبر ۱۹۴۴

کایتل در دفتر خاطرات خود نوشت، ابتدا گشتاپو تصمیم بر گلوله باران رومل گرفته بود، اما به درخواست هیتلر برای مرگی آرام، سم پیشنهاد شد. اروین رومل پس از مرگ، به دستور پیشوایش آدولف هیتلر به عنوان یک قهرمان ملی به خاک سپرده شد. تشییع جنازه با شکوه همراه با رعایت جوانب کامل نظامی برای وی گرفته شد. همسر و خانواده رومل، مورد تکریم قرار گرفته و حقوق کامل بازنشستگی وی را دریافت کرد.



بحران غذایی ایران در

جنگ جهانی دوم

به زودی پس از اشغال نظامی ایران توسط متفقین کمبود مواد غذایی برای مردم هر روز محسوس تر می شد. طبق ماده ی هفت قرار داد تحمیلی مشهور به «قرار داد سه جانبه» به تاریخ ۲۹ ژوئیه ی ۱۹۴۲ م (۹ اسفند ۱۳۲۰ ش)، دولت های اشغالگر متفقین به ایران تضمین داده بودند که مصرف غذایی لشکریان خود را از طریق واردات تأمین کرده و بدین وسیله باعث کمبود مواد غذایی و قحطی در ایران نشوند. اما در واقعیت چنین نبود و از آنجائی که متفقین کل ایران را در قبضه خود گرفته بودند، برای اینکه خرج و هزینه حمل آذوقه خود

جیب نپردازند، به انبارهای غله و ذخیره های غذایی ایران هجوم آوردند، متفقین با زور سرنیزه و یا با پرداخت حداقل بهای ممکنه کل آذوقه ایران را تصاحب کردند. کمبود مواد غذایی همراه با تورمی در حدود ۱۰۰۰ درصد، که در اثر اتخاذ سیاست پولی قوای اشغال گر به وجود آمده بود، قدرت خرید مردم ایران را به شدت کاهش داد و در نتیجه هزاران نفر در سراسر کشور دچار گرسنگی شدند. وضع تا آخر سال ۱۹۴۲ م (۱۳۲۱ ش) باز هم وخیم تر شد تا آن

جا که در دسامبر ۱۹۴۲ م (آذر ۱۳۲۱ ش) بالاخره مردم در تهران بر علیه کمبود خواربار دست به راهپیمایی اعتراض آمیز گسترده زدند.

ساختمان مجلس از طرف تظاهر کنندگان اشغال شد. این عمل در حقیقت بیان عدم رضایت و مخالفت آن ها با خیانت حکومت پهلوی بود که سرزمین ایران را دو دستی به دست بیگانگان سپرده بود. . چند روز پس از این واقعه، هنگامی که سربازان انگلیسی برای نمایش قدرت و ارباب



اعتراض مردم ایران به انگلیس



مردم، وارد تهران شدند، مردم با حمله به سربازان انگلیسی انزجار و نفرت خویش به انگلیس بیان داشتند. این حادثه، که تبدیل به جنگ خیابانی بین ارتش تا دندان مسلح انگلستان و مردم بی سلاح تهران شد، صدها تن کشته و زخمی از مردم ایران به جای گذاشت.



اقدامات مقامات انگلیسی در ایران آن قدر غیر انسانی و نامعقول بود که حتی سفیر ایالات متحده ی آمریکا در تهران اظهار می دارد: (... احساس می شود که دولت انگلستان عمداً نمی خواهد از قحطی و گرسنگی در ایران جلوگیری به عمل آورد). این گمان و حدس سفیر ایالات متحده ی آمریکا را شاید به توان بدین صورت توجیه کرد:

انگلستان که مسئولیت تدارکات نیروهای انگلیسی، آمریکایی و گروه لهستانی را به عهده داشت، تعهداتی را که طبق قرار داد سه جانبه فوق الذکر به عهده گرفته بود اصلاً انجام نداد. علاوه بر این مقامات انگلیسی با جدیت از بهبود وضع بازار خواربار در ایران جلوگیری به عمل می آوردند. . به عنوان مثال پس از آن که قحطی وضع بسیار نابسامانی را در کشور حاکم کرد، تحت فشار دولت ایالات متحده ی آمریکا، انگلستان در نوامبر ۱۹۴۲ م (آبان ۱۳۲۱ ش) متعهد شد

که ۳.۵۰۰ تن گندم از انبارهای خود در عراق به تهران ارسال دارد، تا کمبود نان را در پایتخت موقتاً اندکی جبران کند. اما در عمل انگلستان به بهانه های مختلف و از آن جمله به بهانه ی نبودن وسیله ی حمل گندم از عراق به ایران، از تحویل این مقدار گندم خودداری کرد. . جالب توجه است اگر گفته شود که مدتی پس از آن، سازمان جاسوسی آمریکا کشف کرد که مقامات انگلیسی در عمل واقعاً گندم مورد نظر را از عراق به اهواز



اهواز حمل کرده بودند، ولی از تحویل آن به مقامات ایرانی خودداری کرده اند و بدین ترتیب بهانه‌ی کمبود وسیله‌ی نقلیه دروغی بیش نبوده است. سفیر انگلستان در تهران در ملاقاتی با نخست وزیر ایران علت این روش خصمانه‌ی انگلستان را نسبت به ملت ایران چنین توجیه می‌کند: (انگلستان هیچ دلیلی را نمی‌بیند که مردم ایران را یاری کند، آن

ها در هر حال مخالف انگلستان هستند). مثال زیر نمونه‌ی بارز دیگری است که نشان می‌دهد چگونه انگلستان هر گونه کوششی را در راه بهبود وضع خواربار و رفع قحطی‌خیزی می‌کرده است:

مقامات روسیه در بخش اشغالی شمال ایران اعلام داشتند که آماده‌اند مقدار ۳۵۰۰۰ تن از محصول غله‌ی تولیدی بخش اشغالی خود را جهت حمل به سایر نقاط ایران در اختیار دولت بگذارند.



اما حمل این مقدار گندم برای دولت امکان نداشت، چرا که کلیه‌ی وسایط نقلیه‌ی قابل استفاده در ایران را متفقین تصاحب کرده و به خدمت مقدمه‌های خود فرستاده بودند، به جز تعداد بسیار معدودی کامیون که آن هم به علت فرسودگی قابل استفاده نبودند. احتمالاً مقامات روسیه نیز با علم به عدم توانایی ایران در تحویل و حمل این گندم‌ها و صرفاً برای استفاده‌ی تبلیغاتی، چنین پیشنهادی را ارائه کرده بودند. اما مقامات ایرانی برای آن که قحطی را حل کنند می‌بایست به هر وسیله‌ای شده کامیون‌های فرسوده و خارج از رده را تعمیر و قابل استفاده مجدد کنند. بنابراین قبل از هر کاری دولت ایران به ایالات متحده‌ی آمریکا سفارش مقداری لوازم یدکی و لاستیک کامیون را داد. اما این کالاها وقتی به بنادر ایران رسیدند توسط مقامات انگلیسی تحویل گرفته و تصاحب شدند و از تحویل آن به ایران خودداری شد. وقتی این روش انگلستان را در مقابل ایران مورد بررسی قرار دهیم ملاحظه می‌شود که با توجه به وضع نابسامان متفقین در جبهه‌های جنگ، در زمستان ۱۹۴۲ م (۱۳۲۱ ش) این اقدامات مقامات انگلیسی حتی بر خلاف مصالح متفقین نیز بوده است. هر چند سیاست انگلستان بر این اصل قرار داشت که با متزلزل کردن سیستم اداره‌ی کشور از طریق اشاعه‌ی قحطی، گرسنگی و فقر آخرین بقایای مقاومت را در ملت ایران نابود سازد تا بدان وسیله از یک طرف به هدف کوتاه مدت خود، یعنی کنترل کامل دولت ایران و تسخیر تهران نایل آید و از سوی دیگر در دراز مدت موقعیت خود را در مقابل نفوذ روز افزون ایالات متحده‌ی آمریکا و روسیه تثبیت کند.

انگلستان با اتخاذ این روش به هدف کوتاه مدت خود رسید و توانست در طی سال‌های جنگ به منابع سیاسی و اقتصادی مورد نظر خود دست یابد. اما تا حدود زیادی قادر به رسیدن به هدف دراز مدت خود نشد. بر عکس روش خصمانه‌ی انگلستان بر علیه مردم ایران، راه را برای افزایش نفوذ آمریکایی‌ها در این کشور هموارتر کرد. از این رو بعد از جنگ هرگز انگلستان موفق نشد نفوذ گذشته‌ی خود را در ایران بازیابد.

آمریکایی‌ها و سربازانشان، که ابتدا در سال ۱۹۴۱ م (۱۳۲۰ ش) به عنوان بخشی از نیروهای انگلیسی وارد ایران شده بودند، به زودی کنترل کامل را بر زندگی سیاسی و اقتصادی ایران به دست آوردند. مشاوران ایالات متحده‌ی آمریکا،

حتی در سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۰ ش) پست های کلیدی نظیر شهربانی، وزارت اقتصاد و امثال آن را در اختیار داشتند. و خلاصه آن ها جانشین انگلستان در ایران شدند و بدین ترتیب نقطه ی عطفی در تاریخ این کشور به وجود آمد.

تهاجم نظامی متفقین در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ م (سوم شهریور ۱۳۲۰ ش) بیان گر تداوم سیاست های امپریالیستی ابرقدرت ها علیه ایران بود، سیاست هایی که از آغاز قرن ۱۹ میلادی زندگی سیاسی این کشور را تحت الشعاع قرار داده بود. هر چند حمله ی نظامی مذکور نقطه ی اوج سیاست های امپریالیستی نبود، ولی نقطه ی عطفی را باعث شد که اثراتش تا به امروز بطور مؤثر در ایران باقی مانده اند و این اثرات را می توان به شرح زیر تقسیم کرد:

(الف) در نتیجه ی اشغال نظامی ایران توسط متفقین گروه هایی که در داخل برای مبارزه با امپریالیسم انگلستان، امید به حمایت دولت روسیه بسته بودند، بار دیگر دست خوش یأس بسیار شدند، چرا که دولت های اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان با همکاری و هماهنگی کامل به خاک ایران تجاوز کردند و این کشور را بین خود تقسیم نمودند. هم چنین آن گروه از آزادی خواهان ایرانی که به آلمان، به عنوان پناهی در مقابل نفوذ روسیه و انگلستان، روی آورده بودند به زودی متوجه شدند که آلمان در حال شکست خوردن و عقب نشینی از جبهه های نبرد است، در نتیجه آنها نیز امید خود را برای مبارزه با متفقین کاملا از دست دادند. ناامیدی نیروهای مبارز ایرانی از آلمان هیتلری و همین طور ضعف انگلستان،

خلای را در ایران به وجود آورد که بر اثر آن دولت ایالات متحده ی آمریکا بهترین سو استفاده را از این خلا کرد و به عنوان حامی جهان آزاد، توانست نفوذ خود را در ایران افزایش دهد. به دنبال این جریان بود که مشاوران آمریکا از نیمه ی دوم سال ۱۹۴۲ م (۱۳۲۱ ش) پست های کلیدی در ایران، یعنی اقتصاد، ارتش و شهربانی را تصاحب



(ب) حضور آمریکا در ایران، که ابتدا به عنوان یک ضرورت جنگی مورد قبول واقع شده بود، به زودی شک و بدبینی دولت انگلستان و روسیه را برانگیخت. این عدم اعتماد و بدبینی ها خیلی سریع تبدیل به (جنگ قدرت) شد، جنگ قدرتی که به صورت کوشش این دولت ها برای به دست آوردن امتیاز نفت در ایران تبلور یافت.

به دنبال ظهور آثار شکست قطعی آلمان هیتلری در جبهه ی جنگ روسیه، در تابستان ۱۹۴۳ م (۱۳۲۲ ش) کوشش همه جانبه برای کسب امتیاز نفت در سرزمین های خارج از حوزه ی نفتی شرکت ایران و انگلیس شروع شد. در پاییز ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ ش) کمپانی انگلیسی "شل" نماینده ای به ایران فرستاد تا در مورد امتیاز نفت استان سیستان و بلوچستان با دولت مذاکره کند. کمپانی آمریکایی "استاندارد واکيوم اویل" و کمپانی "سینکلا اویل" تقاضای امتیاز نفت شمال ایران را کردند.

روسیه نیز برای آن که از قافله عقب نماند نمایندگان خود را جهت انعقاد یک قرار داد نفتی به تهران گسیل داشت. همگامی روسیه و انگلستان و ادامه ی هم کاری های امپریالیستی دو قدرت مزبور، از طریق احترام به قرار داد سری ۱۹۰۷ م (۱۲۸۶ ش) که بین امپراتوری انگلستان و روسیه تزاری منعقد شده بود و حوزه های نفوذ دولت های مزبور در ایران را مشخص می کرد. هر چند رهبران انقلاب اکتبر به ظاهر این قرار داد را ملغی اعلام کردند، ولی عملاً آن را محترم می شمردند. چنان چه از تقاضای امتیاز نفت فوق الذکر نیز بر می آید، دولت انگلستان امتیاز نفت در بلوچستان و روسیه، امتیاز نفت در بخش های شمالی را تقاضا کرده بودند و این دو قسمت از خاک ایران طبق قرار داد سری ۱۹۰۷ م. «۱۲۸۶ ش.» به ترتیب حوزه های نفوذ انگلستان و روسیه را تشکیل می دادند.

چون فشار و ارباب متفقین جهت امضای قرار داد نفت با ایران افزایش یافت، نیروهای مبارز در مجلس شورای ملی، در سال ۱۹۴۴ م (۱۳۲۳ ش) قانونی را از مجلس گذراندند که طبق آن دولت ایران را از هر گونه مذاکره و عقد قرار داد در مورد نفت با دولت های بیگانه منع کردند. تنها تحت این شرایط بود که دولت ایران توانست کلیه ی تقاضاهای دول سه گانه را برای دریافت امتیاز نفت رد کند. این عمل ایران، عکس العمل خصمانه ی دولت روسیه را برانگیخت. رژیم مسکو عقیده داشت که این اقدام ایران به تحریک و نقشه ی دولت های غربی بوده است و به دنبال چنین برداشتی دولت های متفق یک جنگ تبلیغاتی عظیم را علیه یکدیگر آغاز کردند. دولت روسیه، آمریکا را متهم به دنبال کردن هدف های امپریالیستی در ایران می کرد و دولت آمریکا نیز به نوبه خود معتقد بود که روسیه سعی دارد نفوذ خود را از شمال ایران تا خلیج فارس گسترش دهد.

ج) با نزدیک شدن پایان جنگ جهانی دوم، تضادهای بین دول متفق در ایران شدیدتر شد تا جایی که رژیم های روسیه و انگلستان قیام های متعددی را در استان های مختلف ایران ترتیب دادند و این عملیات تا اواسط سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ ش) ادامه یافت. با شکست ژاپن در جنگ و تسلیم این کشور در مقابل متفقین، بلافاصله (جنگ سرد) آغاز شد که برای سال های متمادی پس از جنگ جهانی دوم بر روابط ابر قدرت ها سایه افکنده بود، (در حقیقت از وقایع ایران مایه گرفته و شروع شده بود). با توجه به شدت یافتن جنگ سرد بین دولت های کاپیتالیستی از یک سو و کشورهای کمونیستی از سوی دیگر، مجلس ایران موقعیت را مناسب یافت تا کوششی در راه رهایی ایران از یوغ ابر قدرت ها به عمل آورد. آن جا که بهترین طریق رسیدن به آزادی و استقلال از طریق توسعه ی اقتصاد و خودکفا کردن کشور امکان پذیر بود، مجلس ایران طرح یک برنامه ی هفت ساله توسعه ی اقتصادی را عرضه داشت. برای تأمین هزینه های مالی این برنامه ی هفت ساله، مجلس تقاضای سهم بیشتری از درآمد نفت را از شرکت نفت ایران و انگلیس کرد. انگلستان که سال های متمادی نفت ایران را غارت کرده و به طور نامحدود آن را در اختیار خود داشت، بدهی است که حاضر نبود حتی در این خصوص مذاکره کند، چه رسد به آن که سهمی از درآمد عظیم نفت ایران را به ایرانیان بدهد. دولت مذکور برای قدرت نمایی نه تنها به درخواست افزایش درآمد ایران از نفت توجهی نکرد، بلکه بر عکس با تصمیمات و ترتیبات جدیدی که اتخاذ کرد عملاً درآمد جاری ایران را از نفت کاهش نیز داد. به دنبال این اقدام دولت انگلستان بود که بحرانی در روابط دو کشور انگلستان و ایران به وجود آمد که به مدت دو سال به طول انجامید و در این کوشش آمریکا برای حل اختلافات موجود، که ادامه آن را به نفع توسعه ی نفوذ روسیه در ایران می دانست، به جایی نرسید. به دنبال این بحران، "دکتر محمد مصدق" نخست وزیر وقت ایران در ۲۰ مارس ۱۹۵۱ م (۲۹ اسفند ۱۳۳۰ ش) با کوشش های بی ففقه صنایع نفت را در ایران ملی کرد. این اقدام متهورانه، که خود الگوی تحولات بسیاری در جهان شد، در حقیقت پایه های قدرت یکصد و پنجاه ساله امپراتوری انگلستان را در خاورمیانه لرزاند. سیر تاریخ بعد از آن نشان می دهد که نه تنها انگلیسی از این ضربه جان به در نبردند، بلکه ملی شدن صنایع نفت، ناقوس مرگ امپراتوری پیر استعمارگر جهان را به صدا در

از شوالیه های معبد تا افسانه هلوکاست

نویسنده: سید سعید قلعه بندی (بخش سوم)

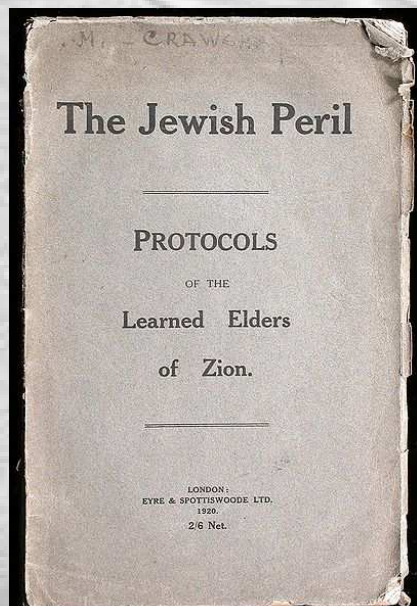
* پروتکل های رهبران یهود

طی قرن اخیر اسناد و مدارک بسیاری از سازمانها و گروههای صهیونیست جدا از آثار آشکاری که در عملکرد گروههای وابسته به آنها و شرایط بین المللی بدست آمده است که از این بین می توان به کتاب کاهال و پروتکل های یهود اشاره کرد. این کتابها که هر دو متعلق به بیش از یکصد سال قبل می باشند شرحی بر نظرات تفکرات راهها و روشها همچنین اهداف نهایی سازمانهای صهیونیست



می باشند. قطعا باور بسیاری از مطالب این کتاب ها در آن زمان چندان ساده نبوده است اما وقتی اکنون پس از گذشت بیش از یک قرن از افشای این اسناد و عملکرد سازمانهای صهیون در جهان، وضعیت کلی جهان و سیر کلی گذر تاریخ قرن پیشین را بنگریم قطعا با علاقه و حیرت بیشتری آن مطالب را بررسی می نمایم.

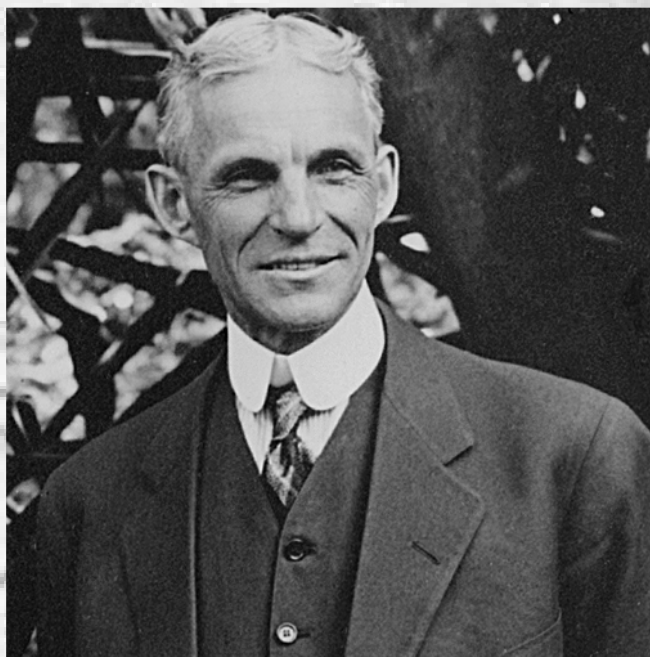
کاهال نام یکی از سازمانهای محلی یهودیان در روسیه تزاری بود فردی به نام برافمن یاکوب یهودی (در ۳۴ سالگی به مسیحیت گروید) که سالها در خدمت دولت روسیه برای ترجمه متون و اسناد یهودیان (زبان عبری) بود در سال ۱۸۶۹ کتاب کاهال را منتشر کرد. کتاب مشتمل بر اسناد مفصل درون سازمان یهودیان بود. اسناد سازمان کاهال یعنی سازمان یهودیان در روسیه، شرق اروپا و اسرائیل که مقرش در فرانسه بود و در آن زمان تنها سازمان یهودی شناخته شده به شمار میرفت. برافمن در کتاب حجیم و دو جلدی خود اسنادی را منتشر ساخت که نشان میداد سران یهود با کمک اعضا خود در کشورهای دیگر دست به تاسیس دولت درون دولت و تشکیل هیئت حاکمه مخفی در این کشورها اقدام میکنند و به معرفی آداب و سنن و سیاستهای یهودیان در این راه پرداخت. این کتاب در دهه ۱۸۷۰ به زبانهای فرانسه، لهستانی و آلمانی منتشر شد و چندین بار تجدید چاپ شد. دایره المعارف یهود نیز مجبور به تأیید صحت بخش های عظیمی از این کتاب شده است.



پروتکل های یهود در سال ۱۹۰۵ میلادی توسط نویسنده ای روسی به نام سرگئی نیلوس از روحانیون و علمای مسیحی (از زبان عبری) (و یا فرانسوی) به زبان روسی ترجمه شد و از سال ۱۹۰۶ نسخه اصلی آن در کتابخانه بریتیش میوزیوم لندن نگهداری میشود. ویکتور مارسدن، روزنامه نگار بریتانیایی که همزمان با انقلاب بلشویکی برای روزنامه انگلیسی مورنینگ پست در روسیه کار می کرد، این پروتکلها را در سال ۱۹۱۷ به زبان انگلیسی ترجمه کرد. هنری فورد (بنیانگذار شرکت اتومبیل سازی فورد آمریکا) پروتکلها را در سال ۱۹۲۰ به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه ای که به خود او تعلق داشت، به چاپ رساند. هدف او این بود که ملت آمریکا را از خطر شکل گیری امپراتوری یهود در این کشور آگاه سازد.

در مصاحبه ای که در روز هفدهم فوریه ۱۹۲۱ در روزنامه "نیویورک ورلد" با هنری فورد انجام داد وی چنین بیان نمود: "تنها نکته ای که علاقمندم درباره پروتکلها بگویم این است: از طرح پروتکلها شانزده سال می گذرد و آنها تاکنون با شرایط جهانی منطبق بوده اند! ...".

وی هنگامی که این نکته را بیان داشت که رهبران یهود و مطبوعات یهودی در آمریکا علیه او جنجال به پا کرده و فریاد اعتراض سردادند. هنری فورد پس از تحمل فشار و مشقت، که تنها یهودیت سازمان یافته از عهده طراحی و اعمال آن برمی آید، بالاخره ناچار شد در ۳۰ ژوئن سال ۱۹۲۷ در نامه ای رسماً از انجمن یهودیان آمریکا و رهبر وقت آن "لوئیس مارشال" عذرخواهی کند البته وی هیچگاه صدق پروتکلها را تکذیب نکرد.



هنری فورد، بنیانگذار و مالک شرکت خودسازی فورد

در آمریکا

* بخشها و مطالبی از پروتکلهای یهود

* آزادی سیاسی تنها یک نظریه است نه یک واقعیت. لذا آدمی باید بداند که چگونه از واژه آزادی سیاسی برای فریب توده ها استفاده کند و سپس آن را برای درهم شکستن قدرت حزب حاکم بکار گیرد.

* هنگامی که ما به قدرت رسیدیم، یعنی قدرت را از چنگ فرمانروایانی که با استفاده از واژه آزادی بر مردم حکومت می کنند، خارج ساختیم، طلا جای قدرت را خواهد گرفت. بنیان نهادن حکومت بر اساس آزادی غیرممکن است. زیرا کسی نمی تواند آزادی را در متعارف و متعادل ترین نوع آن بکار گیرد.

* آیا آدم معقولی پیدا می شود که فکر کند می توان از طریق بحث و استدلال با مردم عامی که قدرت استدلالشان سطحی است، کنار آمدن با توده مردم فقط با دست گذاشتن روی عواطف و اعتقادات آنها مقدور و ممکن است. اگر بخواهیم با این دسته از مردم که فهم سیاسی ندارند، از طریق استدلال و بحث کنار بیاییم، جز آنکه تخم هرج و مرج را پاشیم کار دیگری نمی توانیم بکنیم.

* اعتیاد به الکل و افراط در نوشیدن نوشابه های سکرآور، مشکلی است که پس از اعطای آزادی در میان غیریهودیهها رواج پیدا می کند. بر ما یهودیهها لازم است که در چنین مسیری گام برنداریم. مردم غیریهودی از همان آغاز جوانی به وسیله عوامل ما بی بندوبار و بدون اخلاق بار می آیند. عوامل ما عبارتند از معلمان سرخانه، خدمتکاران، منشی ها و زنانی که در خانه های ثروتمندان بچه داری می کنند. به کمک زنان یهودی مردان غیریهودی را در عشرتکده ها و محلهای عیاشی به فساد اخلاقی می کشانیم و آنها را منحرف می سازیم. من این جامعه را که به دست زنها به فساد کشانده می شود، جامعه زنان نام می نهم زیرا در فساد و تجمل پرستی دنباله رو دیگرانند.

* اشاعه کلماتی چون آزادی، برابری و برادری در چهار گوشه دنیا به ما نسبت داده می شود. ما باید از عواملمان که نا آگاهانه پرچم مان را با شور و شوق فراوان برافراشته اند، سپاسگزار باشیم. می دانیم که کلمات مذکور در طول تاریخ همچون آفتی رفاه، صلح، آرامش، همکاری و اساس حکومت غیر یهودیان را نابود کرده اند. البته بعداً یادآور خواهیم شد که عوامل دست نشانده، ما چگونه به پیروزی نهائی ما کمک خواهند کرد یا ...

* غیریهودیان عادت به فکر کردن را از دست داده اند مگر آنکه متخصصان ما به آنها آگاهی بدهند. بنابراین آنها

* هنگامی که توده های مردم می بینند که تمام امتیازها زیر عنوان آزادی به آنها اعطاء می شود، تصویری کنند که می توانند رهبری جهان را به دست گیرند. ولی به زودی خود را به راهنمایی ما نیازمند می بینند و دو دستی قدرت را در اختیار ما می گذارند و رهبری تام الاختیار امور را به دست ما می سپارند. اگر انقلاب فرانسه را به یاد آوریم، در می یابیم که عنوان و لقب کبیر را ما به آن دادیم، مقدمات آنرا ما فراهم کردیم.

* احتمال می رود که برای مدت زمانی معین غیریهودیها در سراسر دنیا با هم سازش کنند و این سازش امنیت ما را به خطری اندازد. ولی از این خطر جان سالم به در خواهیم برد زیرا اختلافات موجود آنها بسیار وسیع و ریشه دار است و آنها به این زودیها جرأت چنین سازشی را پیدا نخواهند کرد.

* برای فریب مردم، نخست باید قیافه یک آزاداندیش به خود بگیریم و از احزاب، آزادی، و هر نوع گرایش فکری طرفداری کنیم و سپس به سخن پراکنی پردازیم و آن قدر سخنرانی کنیم که مردم از حرفزدن و سخنرانی دل زده و خسته شوند.

* اگر کشوری بخواهد با ما مخالفت کند، ما باید آنقدر قوی باشیم که حتی همسایگان کشور مخالف را نیز تهدید به جنگ کنیم. اگر همسایگان نیز همراه کشور مخالف همگی علیه ما متحد شوند، آنگاه ما باید آنها را به وقوع یک جنگ جهانی تهدید کنیم.

* کلماتی چون آزادی، برابری و برادری در واقع اسمهای مستعاری هستند که فراماسونهای ما آنها را بکار می برند. ما کارهایمان را به وسیله سازمانهای فراماسونری انجام می دهیم و کوشش می کنیم هدفایمان گمان و سوءظن برنیانگیزد و این گله غیریهودی به فراماسونری ما به پیوندد و به چشم رفقای خود خاک پیاشد.

* افرادی که با شور و شوق فراوان، عضویت انجمنهای مخفی را می پذیرند، کسانی هستند که در زندگی دنبال هوی و هوس می باشند و نیز افرادی سبک مغزند که هنگام اجرای طرحهایمان و نیز به راه انداختن ماشینی که خود طراح آنیم، مشکلی برایمان ایجاد نخواهند کرد.

* هنگامی که لیبرالیسم را در غیریهودیان تبلیغ می کنیم، باید افراد قوم خودمان و نیز عواملمان، بدون چون و چرا تسلیم شوند و اعتراضی از جانب آنها صورت نگیرد تا مجبور نشویم که با آنها، چون غیریهودیها رفتار کنیم.

* از مدتها قبل کوشیده ایم که اعتبار کشیشان را در میان غیریهودیان از بین ببریم و به مأموریت آنها بر روی زمین که ممکن است هنوز هم مانع بزرگی بر سر راه ما باشند، خاتمه دهیم. البته روز به روز از تأثیر آنها کاسته می شود.

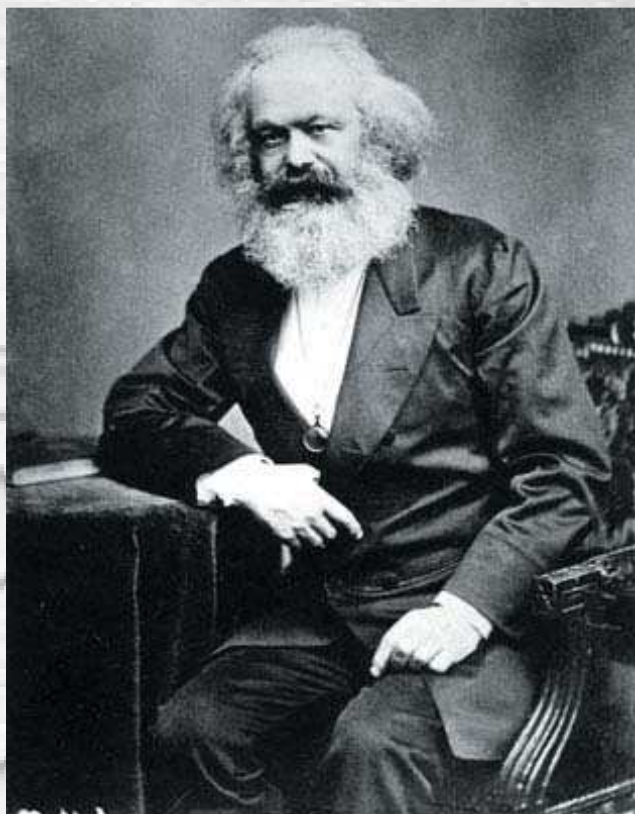
* ماهیت یهودی کمونیسم:

تصرف از راه صلح و به طریق سیاسی تفکری است که یهودیان به آن اعتقاد داشته و دارند یعنی از آنجا که یهودیان از نظر جمعیتی نمی توانند ارتشی را فراهم کنند که بتواند جهان را فتح کند همواره سعی بر آن دارند که فرقه ها، مکاتب فکری و به طور کلی تفکراتی را تشکیل دهند که تحت پوشش آن بتوانند جهان را کنترل کنند و بدون جنگ بر جهان سلطه داشته باشند. همانطور که اشاره شد یکی از این تفکرات فراماسونری بود و تفکر دیگر که آنها پایه گذاری کردند کمونیسم است. کمونیست توسط کارل مارکس نظریه پرداز یهودی با برداشتی از آموزه ها و اعتقادات یهودیت پایه گذاری شد. رهبران سیاسی و بنیان گذاران آن نیز اکثرا یهودی الاصل بوده اند اما این دسته از یهودیان اساسا اعتقادات



اعتقادات یهودی ضعیف تری نسبت به دسته های دیگر یهودی داشتند اما نسبت به هم کیشان خود احترام زیادی قائل بودند و مناصب مهم را به هم کیشان خود می سپردند و به آنها برای اقدامات حساس و مهم تکیه می نمودند و بسیاری از افسران و فرماندهان درجه داران کشور شوروی به عنوان اولین کشور با دولت کمونیسم، یهودی بودند.

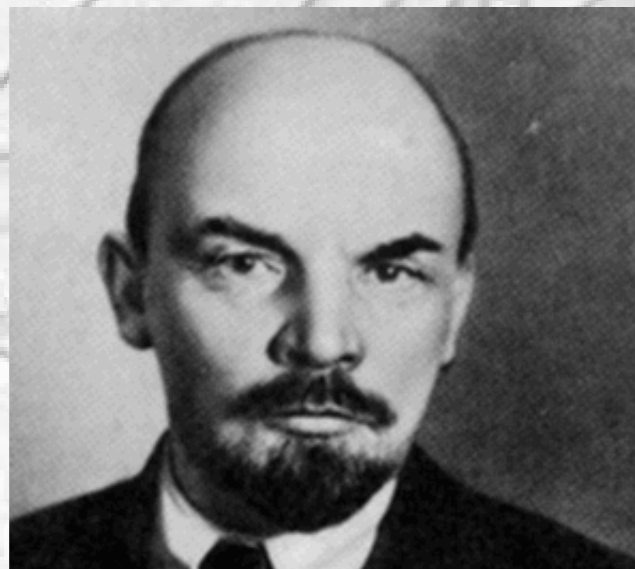
از بین رهبران بزرگ انقلاب کمونیستی روسیه تعداد رهبران روس در مقابل یهودیان بسیار ناچیز است. لنین و تروتسکی به عنوان دو تن از اصلی ترین رهبران انقلاب کمونیستی روسیه هر دو یهودی بودند. رهبران اصلی احزاب کمونیسم در کشورهای آلمان، آمریکا، لهستان و بسیاری دیگر از کشورها همگی یهودی بودند.



کارل هاینریش مارکس (زاده مه ۱۸۱۸ در ترییر، پروس - درگذشته ۱۴ مارس ۱۸۸۳ در لندن) متفکر آلمانی است. مارکس مولف کتاب «سرمایه» مهم ترین کتاب وی است. این اثر به همراه سایر تالیفات او جوهره اصلی تفکر مارکسیسم (نظام سرمایه داری) را تشکیل می دهد.



لئون تروتسکی نقشی اساسی و حیاتی در پیدایش کمونیسم در شوروی داشت و او را به عنوان رهبر بلا منازع انقلاب کمونیستی معرفی می کنند. تروتسکی در یک خانواده یهودی در اوکراین به دنیا آمد. بعدها پس از به قدرت رسیدن استالین، توسط وی به مکزیک تبعید و ترور شد.



لنین که خانواده اش یهودی بودند به صراحت اعلام نمود که انقلاب روسیه به وسیله یهودیان اتفاق افتاد. یکی از جملات معروف او این است که: یک روس باهوش تقریباً همیشه یا یهودی است یا خون یهودی در رگ هایش جریان دارد



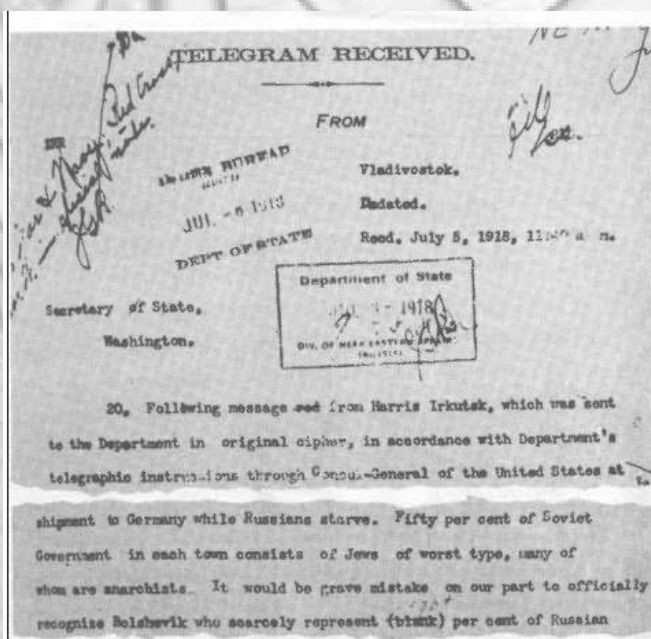
از راست: تروتسکی - لنین - استالین



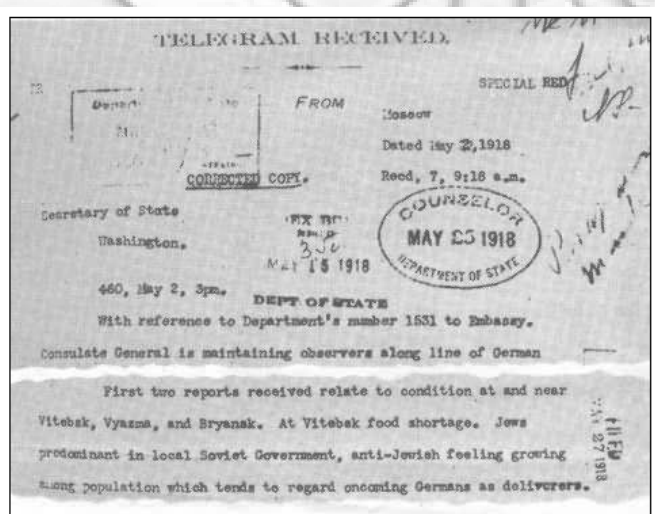
سر وینستون لئونارد اسپنسر چرچیل، نخست وزیر
انگلستان در طول جنگ جهانی دوم

چرچیل که در دوران جنگ جهانی دوم نخست وزیر انگلستان بود. در سال های قبل از آن یعنی ۱۹۲۰ یک روزنامه نگار بود. او در تاریخ ۸/می/۱۹۲۰ در روزنامه "ساندی هرالد" مقاله ای نوشت و به عینه نقل کرد که کمونیست های انقلابی همه یهودی بودند او حتی پا را فراتر گذاشته و گفت "این حرکت در میان یهودیان (انقلاب روسیه) چیز جدیدی نیست از زمان ویشاپت تا کارل مارکس (آلمان) و تورتسکی (روسیه). بلا کوهن (مجارستان)، روزا لوکزامبورگ (آلمان) و اما گلدان (آمریکا) همگی به فکر سرنگون کردن تمدن ها و دوباره سازی جامعه بر اساس شرارت بودند. بعد ها چرچیل به فرقه روشن ضمیران (فرامانور ها) پیوست و نگرشش نسبت به جهان و یهودیت تغییر پیدا کرد.

سرویس اطلاعاتی ارتش آمریکا عاملین متعددی در کشور روسیه در زمان انقلاب کمونیستی داشت و طبیعت یهودی این انقلاب به خوبی در آن دوران طی گزارشهایی انعکاس داده شد.



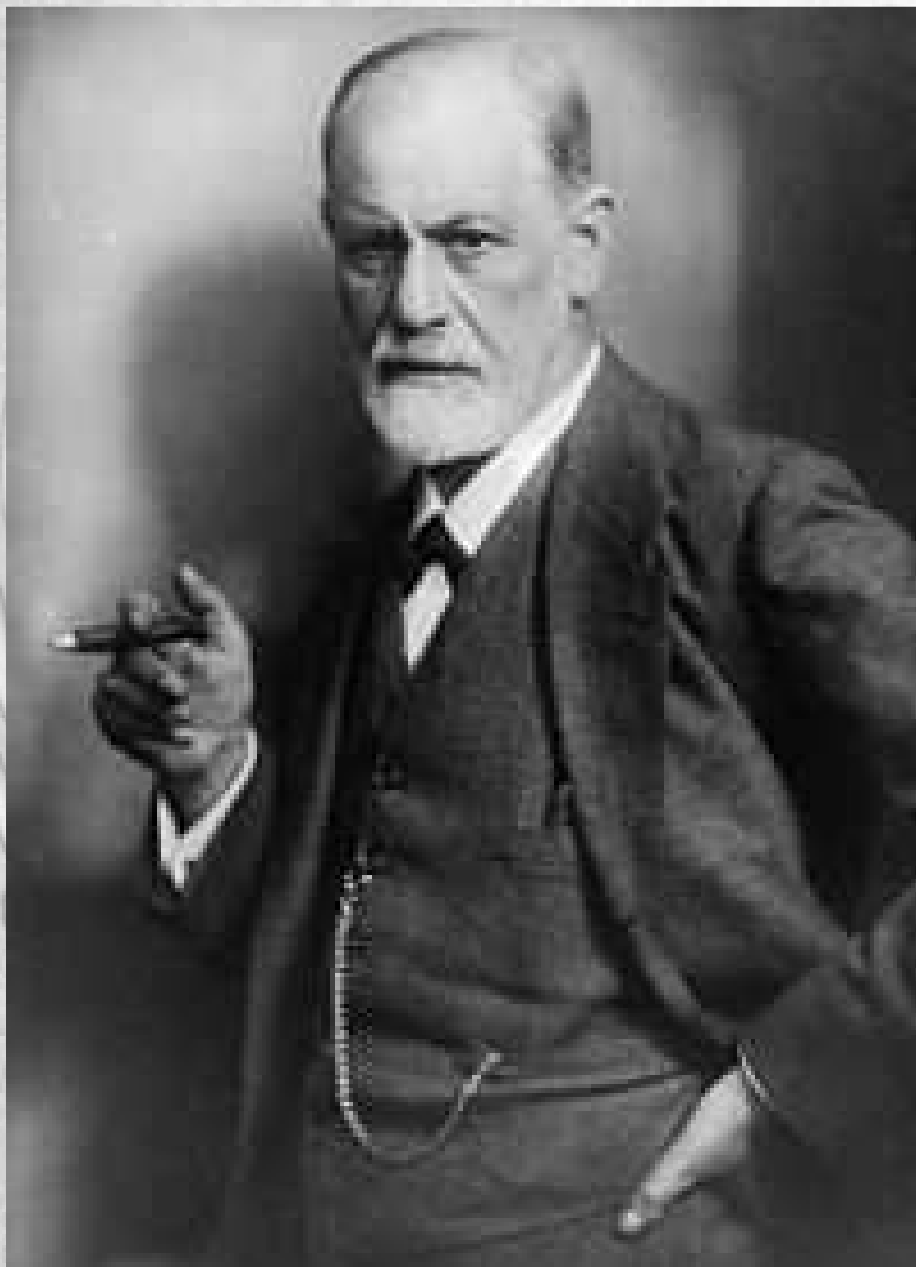
این تلگرام در تاریخ ۵/جولای/۱۹۱۸ به شماره سند
۲۲۰۵/۸۶۱۰۰۰ توسط سر کنسول ایالات متحده در شهر
Vladivostok توسط آقای کالدول فرستاده شده.



این تلگرام در تاریخ ۲/می/۱۹۱۸ به شماره
سند ۱۷۵۷/۸۶۱۰۰۰ از سوی سر کنسول ایالات متحده در
مسکو ژنرال سامرز ارسال شده است. مضمون آن تسلط
کامل یهودیان در بلشویکها است. و اظهار میکند که بالای
۵۰٪ از بلشویک ها یهودی هستند.

همچنین یک سناتور امریکایی در گزارشی به کنگره اعلام کرد که در دسامبر سال ۱۹۱۹ از ۳۸۸ عضو دولت مرکزی
بولشویک به ریاست فردی به نام (Apfelbaum Zinovieff) تنها ۱۶ نفر روس واقعی هستند و بقیه یهودی هستند.
یهودیان تقریباً تمام اعضای حزب کمونیست آمریکا را هم تشکیل میدادند که هر چند از لحاظ سیاسی نا موفق بودند ولی
در کارهای جاسوسی و نفوذی بسیار موفق بودند. جاسوسهایی که راز ساخت بمب اتم را از آمریکا بعد از جنگ جهانی
دوم به روسیه انتقال دادند همگی آمریکایی تبار و یهودی کمونیست بودند.

در حالیکه ملی گرایی به معنی حفظ سنتها و ارزشهای مردم یک کشور است. ملی گرایی به معنی پرستش خاک نیست بلکه به معنی حفظ ارزشها و سمبل های یک ملت است. در سرزمینی مانند ایران ملی گرایی به معنی خدا جویی و خدا پرستی است تاریخ یکتا پرستی و تاریخ اهمیت خانواده و اخلاقیات در تاریخ بشریت به قدمت تاریخ ایران است و دقیقا به همین دلیل نیز می باشد که ما بالاترین مسئولیت را برای حفظ ارزشها و آزادگی و دفاع تا رسیدن به پیروزی حق طلبان را بر عهده داریم.



زیگموند شلومو فروید (۶ مه ۱۸۵۶ - ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹) روان‌پزشک اتریشی است. خانواده وی از یهودیان اشکنازی بودند. به نظر او بسیاری از اختلالات رفتاری در انسان تحت تأثیر کمبودهای جنسی است.

- یهودیان در پخش و انتشار کالانتیانا (ادبیات داستانی و ترانه ها و لطیفه هایی با درون مایه های مستهجن)، رمان های جنسی، مجله ها و نوشته های بازاری سکسی و... برجسته و مشهور بوده اند. معروف ترین و بدنام ترین تولیدکننده و فروشنده محصولات هرزه نگاری در دوران پس از جنگ جهانی دوم، روبی استورمن (والث دیسنی صنعت پورنوگرافی) بود. استورمن (یهودی) در سراسر دهه ۱۹۷۰، کنترل بیشتر محصولات هرزه نگاری رایج در آمریکا را در دست داشته است. در پایان دهه ۱۹۶۰،

استورمن به عنوان بزرگ ترین پخش کننده مجلات و کتاب های مستهجن مطرح بود و در اواسط دهه ۱۹۷۰، دارنده بیش از ۲۰۰ فروشگاه کتاب و مجلات مستهجن بود. سرگرمی و نمایش فیلمهای مستهجن در سینماها تلویزیون نیازمند چیزی بود که یهودیان صهیونیسم به خوبی از آن برخوردار بودند.

زیگموند فروید یهودی. نظریات او درباره مسائل جنسی الگو و معیار جوامع لیبرال بود. همچنین از نظیرات وی، راه حل علمی نابود کردن خانواده و تحکیم فردگرایی بود (زندگی فرد به صورت تنها و بدور از خانواده که در جوامع غربی به شدت مرسوم شده) وی جزو اولین استفاده کنندگان و تجویز کنندگان ماده کوکائین برای بیماران خود بود. او استدلال های فراوانی برای اثرات تسکین بخشی این ماده مخدر و مخرب و نیز اثرات ضد افسردگی آن بر روی افراد داشت!

نبرد من با فراماسون

تهیه و تنظیم : سورنا (شاهرخ)



در این دورانی که ما در آن زندگی می کنیم، بازار شایعه پراکنی و تهمت زدن به اشخاص کار بسیار داغ است و هر چه فردی بزرگ تر و معروفتر باشد، بیشتر مورد حمله بی خردان بی دانش قرار می گیرد. یکی از این افراد که بی رحمانه مورد هجوم این گونه افراد نادان قرار گرفته، شخص پیشوا آدلف هیتلر بوده و هست.

شاید یکی از دلایلی که بسیار به هیتلر تهمت می زند این است که کسی نیست که از ایشان دفاع کند. و یا اینکه شخص به قدری تحت تاثیر تبلیغات متفقین و دشمنان وی قرار گرفته که توانایی تشخیص درست از غلط و حق از باطل را ناخواسته از دست داده. همه گونه تهمتی به هیتلر زده می شود که هیچکدام به هیچ عنوان پایه و اساسی ندارد.

یکی از تهمت هایی که جماعت بی دانش به هیتلر زده اند، فراماسون بودن وی است و از آنگونه تهمت ها است که از پایه متزلزل است. در این مقاله سعی بر آن دارم که این مسئله را مورد بررسی قرار بدهم.

* مختصری درباره فراماسون

به طور قطع فراماسونها حداقل به صورت ظاهری هم که شده پیرو مصر باستان و نمادهای آن هستند و مشهورترین نماد آنها چشم چپ است که در نوک هرم جا گرفته، هیچ کس به درستی و به طور دقیق اطلاعی از ساخته شدن این گروه و لژهای معرف آن ندارد و گمانه زنی ها بر حرکات عمل گرایانه این گروه از قرن هیجدهم به بعد می باشد.

معنای لغوی فراماسون یعنی بنای آزاد (freemason) و به ساختمان های که گردهمایی این گروه برگزار می شود "لژ" می گویند. به طور قطع صهیونها حامی اصلی این گروه هستند به طوری که نماد ستاره داوود بعد از نماد چشم دومین نماد این گروه است و پیوستگی عجیبی بین این دو وجود دارد.

* هدف اصلی فراماسون ها

مشخصاً هر گروهی هدفی رو دنبال می کنند که در این مورد فراماسون ها بر اساس اطلاعاتی که نفوذی های که در این گروه ها در اختیار دیگران قرار داده اند می شود به آن پی برد که فراماسون ضمیمه چینی می کنند تا فرعون جدید ظهور کند و با نفوذ در تمام مراکز قدرت، سعی بر آن دارند که ضمام امور جهان را در دست بگیرند. یعنی به طور خلاصه حکومتی جهانی را به راه بیاندازند که مرکزیت آن اسرائیل و در هیکل سلیمان است.

مهمترین و اصلی ترین کشورهای هدفی که مورد استفاده قرار گرفته و می گیرند انگلیس و فرانسه از بدو تاسیس این گروه و در ادامه آن آمریکا و روسیه بوده اند و اسرائیل میزبان این گروه است. مهمترین دشمنان این گروه مذهبی ها و ملی گرایان (ناسیونالیست ها) هستند چون این گروهها بشدت با دین و ملی گرایی مشکل دارند زیرا یک ناسیونالیست به این افراد اجازه نمی دهد که در کشورش نفوذ کرده تا امنیت مملکت و اجتماعش را به خطر بیندازند. و یک عضو ماسون نه باید دین ثابتی داشته باشد نه کشور ثابتی و همه خدمات او فقط باید برای پیشبرد اهداف لژ و ماسون ها باشد.

* نفوذ ماسونها در آلمان

طبق تعاریف مختصری که از فراماسون ها کردیم این گروه بشدت به دنبال نفوذ در دولت ها بوده و هست و آلمان کشوری بسیار مناسب برای این گروه به حساب می آمد. بعد از انقلاب فرانسه و تحولاتی در روسیه که ماسونها در آنها نقش بسزای داشتند و توانستند زمام و کنترل این کشورها را به دست بگیرند، نوبت به آلمان رسید. در دوره زمام داری "بیسمارک" صدراعظم بزرگ آلمان، ماسون ها بسیار تلاش کردند تا به دستگاه حکومتی دولت آلمان نفوذ کرده و با تمام امکانات سعی کردند تا این امر را به انجام برسانند و موفق نیز شدند چندین قانون موافق ماسون ها را به تصویب برسانند. یکی از اولین اقدامات اصلی آنها دور کردن کلیسای کاتولیک از آلمان بود که بزرگترین دشمن فراماسون ها محسوب می شد. البته بیسمارک با تیزبینی بالاخره به نیت شوم این گروه پی برد و دستشان را از آلمان کوتاه کرد بعد از بیسمارک فراماسونها موفق شدند به خوبی در دستگاه دولتی آلمان نفوذ کنند و از مهره های وفادار خود یعنی یهودیان استفاده کردند. این روند به خوبی به نفع ماسون ها در حال پیشرفت بود تا اینکه هیتلر به قدرت رسید.

* هیتلر اولین و بزرگترین

ضد ماسون جهان

از حرف زدن تا عمل کردن راه زیادی است، همه می توانند حرف بزنند ولی عمل کردن به آن سخنان بسیار دشوار است. این هم داستان کسانی است که جرات نمی کنند حتی کوچکترین کاری بر ضد فراماسون ها انجام دهند و پشت میز خود نشسته و قلم در دست می گیرند و می



نویسند و فکر می کنند توانسته اند تمام فراماسون ها و دستگاه بزرگ آنها را به لزره در آورند، این در حالی است که حتی نمی دانند قلمی که در دست دارند و با آن می نگارند ساخت دست فراماسون هاست. شاید کسانی که به مقابله با فراماسون و قدرت آنها برخاسته اند، در صحنه عمل به تعداد انگشتان دست هم نرسد و هیچ کدام مثل هیتلر به صورت واقعی و واضح به حذف آنها پرداخت.

آدلف هیتلر در زمانی که در وین بود به توطئه این گروه ها که به صورت خفیف پی برد. زمانی که او زحمت می کشید و نقاشی های زیبا می کشید، عده ای یهودی حق او را در مملکتش می خوردند و ثروت آلمان را به جیب خود می زدند. زمانی که در جنگ اول جهانی زخمی شد و برای مداوا به وطنش بازگشت، دید یهودیان پشت جبهه در حال بهره بردن از

ثمرات و دست رنج های آلمانی ها هستند، که این امر برایش بسیار دلگیر بود. شاید هیچ رهبری مانند هیتلر تا آن اندازه از نزدیک، شاهد مشکلات مردمش نبود. او دانست فراماسون ها به سرپرستی یهودیان در حال نابودی اروپا و مخصوصا وطنش آلمان هستند. از خریداری کارخانه ها توسط این گروهها تا نفوذ در عالی ترین رتبه ها و مقامات حکومتی .



بعد از به دست گرفتن سکان قدرت، ورق برگشت، اکنون کسی پیدا شده بود که جلوی این دغلبازان را بگیرد. هیتلر چنان دست این گروهها را از مسئولیت هایشان قطع نمود که هیچ منصبی در هیچ جای آلمان برای آنها باقی نماند. بعد از قطع شدن دست ماسونها، آلمان به چنان شکوفایی دست یافت که تاریخ جهان تا کنون مبهوت آن مانده. آودلف هیتلر عملا توانسته بود کشور خود را از نفوذ این شیاطین رهایی بخشد. وی همچنین به قسمت های از خاک آلمانی نشین خود که در جنگ جهانی اول و پس از تحمیل قرارداد ننگین ورسایی مورد یغما قرار گرفته و از آلمان جدا شده بودند، باز پس گرفت و در آنجا نیز دست فراماسون ها را کوتاه کرد. از اینجا به بعد فراماسونها که در انگلیس و فرانسه حکومت می کردند، زمان را غنیمت شمرده و بازی شیطانی

خود را به راه انداختند. آنها برای تلافی کردن و انتقام از این ضدفراماسون، با تحریک زمامداران کشورهای انگلیس و فرانسه برای اعلان جنگ به آلمان، جنگی خانمان سوز را رقم زدند که شش سال به طول انجامید.

اما اراده هیتلر آهنین تر از آن بود که به راحتی در برابر این اعلان جنگ متزلزل شود. فرانسه توسط آلمان ها به زانو درآمد و بعد از حدود ۱۰۰ سال حکومت مستقیم فراماسون ها در فرانسه، دست آنها از فرانسه نیز کوتاه شد. هیتلر در حال جدا کردن تک تک سرهای این اژدهای شیطانی از بدن بود. در این بهبوهه، فراماسون های شوروی که به طور قطع یهودیان در آن نقش اساسی ایفا می کردند، به یاری برادران انگلیسی و فرانسوی خود شتافتند و در حال تدارک جنگی بودند که از پشت به آلمان خنجر بزنند و دوباره فاتح اروپا شوند. اما بازهم پیشوا با باخبر شدن از نیت شوم این گروه، پیش دستی کرد.

تنها مکان امن برای فراماسون ها در خارج از اروپا، کشور پیشرفته آمریکا بود که هم از جبهه جنگ دور بود و هم دست هیتلر به آن نمی رسید. فراماسون ها با تاسیس این کشور، در تمامی ارکان آن نفوذ داشتند و با در



ورود پیشوا پس از فتح فرانسه

دست گرفتن تمام دستگاه‌های تبلیغاتی و نظامی خود، در سال ۱۹۴۱ به آلمان نازی اعلان جنگ دادند و رسماً آمریکا وارد جنگ شد. اینطور بود که برادران ماسون آمریکایی به یاری پایه‌های حکومتی خود که در اروپا در حال نابودی بود، شتافتند. (آمریکا پیش از ورود مستقیمش به جنگ، تسلیحات و مواد مورد نیاز کشورهای که علیه آلمان می‌جنگیدند را تامین می‌کرد).



سرانجام با خرج هزینه‌های بسیار سنگین و بکارگیری تمام امکانات خود و اشغال ایران برای کمک رسانی به روسیه، توانستند دول متفق را پیروز جنگ کنند و تنها کسی که قصد مبارزه و نابودی با این گروه‌های اهریمنی را داشت، از صحنه حذف کنند. آنها دوباره دست بکار شدند تا بتوانند مجدداً در مغز و استخوان دولت‌ها نفوذ کنند و

پیاده شده هزاران سرباز آمریکایی در ساحل نرماندی موسوم به روز D-Day

علاوه بر آن برای اینکه کسی نتواند اندیشه و آرمانهای این ضدفراماسون را ادامه دهد، تمام امکانات خود را بکار گرفتند تا چهره بزرگترین ضد ماسون جهان را مخدوش نمایند. از افسانه هلوکاست گرفته تا فیلم‌ها، مقاله‌ها، مستندها و کتابها و بزرگترین دستگاه تبلیغاتی خود یعنی هالیوود، خواستند به شدت چهره این ابر مرد را مخدوش نمایند.

باید این سؤال را از این به اصطلاح ضد ماسون‌ها پرسید آیا به جزء قلم خود تا بحال جرات کرده‌اید به یک عضو فراماسون واقعی نزدیک شوید؟

همین اشخاص به اصطلاح شجاع که از اتاق تحریریه خود بیشتر جرات بیان در این باره را ندارند، به دروغ هیتلر را ماسون می‌دانند. حتی به خود زحمت فکر و یا تحقیق برای اثبات نظریه خود را نمی‌دهند و هرچه را به ذهن و یا زبانشان می‌رسد را به خورد بقیه می‌دهند.

* اگر هیتلر ماسون بود، اینگونه علیه ماسون‌ها و رهبران یهودی آن شعار می‌داد؟

* اگر هیتلر ماسون بود، آیا فراماسون‌ها به وی اجازه می‌دادند با مراکز قدرت مطلق ماسون‌ها یعنی انگلیس و فرانسه بجنگد؟

* اگر هیتلر ماسون بود آیا ماسون‌ها به وی اجازه می‌دادند از مرام لیبرال گونه ماسون‌ها تخطی کند و دولتی بر خلاف آن بسازد؟

این سؤالات را باید کسانی پاسخ دهند که بی پروا و بدون تحقیق، هیتلر را متهم به ماسون بودن می‌کنند و فکر می‌کنند با عقل ناقص و تهمت‌های بی پایه خود، انسان‌های شجاعی هستند. کسانی که اکنون پرچم ضد ماسون را در دست گرفتند، خود را قهرمان متصور شده‌اند و همه بشریت را ماسون و خود را ضد ماسون می‌دانند. یا شاید خود اینها نیز ماسون باشند که با این روش جدید در صدد تخریب چهره این بزرگ مرد هستند!

Panzer IV

تهیه و تنظیم : سورنا (شاهرخ)

یکی از تانک های کلاس متوسط آلمان نازی در طول جنگ دوم جهانی بود که حتی پس از پایان جنگ همچنان تا سال ۱۹۶۷ و جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل خدمت میکرد. این تانک که در ابتدا به عنوان یک



پشتیبانی کننده پیاده نظام بکار میرفت و اساس طراحی آن نیز بر همین موضوع استوار بود، زمانی که تانک پانزر ۳ نتوانست در مواجهه با تانک های T-34 اتحاد شوروی موفق شود، برای مقابله با آن تانک ها بکار گرفته شد.

تعداد ۸۰۰۰ دستگاه از این نوع تانک ها در فاصله سالهای ۱۹۳۶ - ۱۹۴۵ ساخته شد و نقشی مهم در ورماخت به عهده داشت. طراحی و ساخت اینگونه تانکها زاینده افکار یک ژنرال مشهور آلمانی به نام "هاینریش گودریان" بود که بنیانگذار تئوری جنگ های زرهی در آلمان بود. روش ابداعی او حتی امروز در جنگ های مدرن نیز بکار گرفته می شود. وی در نبرد فرانسه نقشی اساسی را ایفا کرده و نیروهای انگلیسی و فرانسوی را تا کانال مانش عقب راند.

از ویژگی هایی که تانکهای آلمانی از آن بهره می بردند این بود که این تانک هاتمامی گلوله های توپ دشمن را کمانه می کردند. تانک پانزر ۴ (Panzer IV) نیز به خوبی از این ویژگی استفاده می کرد.

براساس این تئوری واحدهای زرهی برای حمله به استحکامات نظامی دشمن بکار میرفت. در ایده آل ترین وضعیت میبایست در هر گردان تانک به ازای هر ۳ دستگاه تانک پانزر ۳، یک دستگاه



مارشال هاینریش گودریان یکی از برجسته ترین و توانمند ترین

ژنرالهای تاریخ محسوب می شود

تانک پانزر ۴ نیز وجود داشته تا از نظر قدرت توپ و استحکام زره مکمل باشد.

در ۱۱ ژانویه ۱۹۳۴ ارتش آلمان نازی دستورالعملی نوشت که رهنمود لازم برای طراحی یک تراکتور متوسط ارائه شده بود. اما منظور واقعی از تراکتور در این نامه همان تانک بود. زیرا براساس عهدنامه ورسای آلمان ها اجازه تولید تانک و تجهیزات نظامی را نداشتند. همچنین مقرر شده بود که تانک جدید میبایست مجهز به توپهای ۷۵ میلیمتری هویتزر باشند حال آنکه تانک های پانزر ۳ به توپهای ۳۷ میلیمتری مسلح بودند.

وزن این تانک نیز براساس رهنمود ارائه شده میبایست بین ۲۴ - ۲۶ تن باشد. به منظور پنهان ماندن کار تولید این تانک آلمان ها تولید آن را تحت نام پروژه BW در سال ۱۹۳۶ در کارخانجات AG در شهر ماگدبورگ آغاز نمودند. نمونه اولیه این تانک با موتور MAYBACH HL 108 TR تولید شد که به پانزر A معروف شد. برجک این تانک نیز مسلح به یک توپ ساخت کارخانه



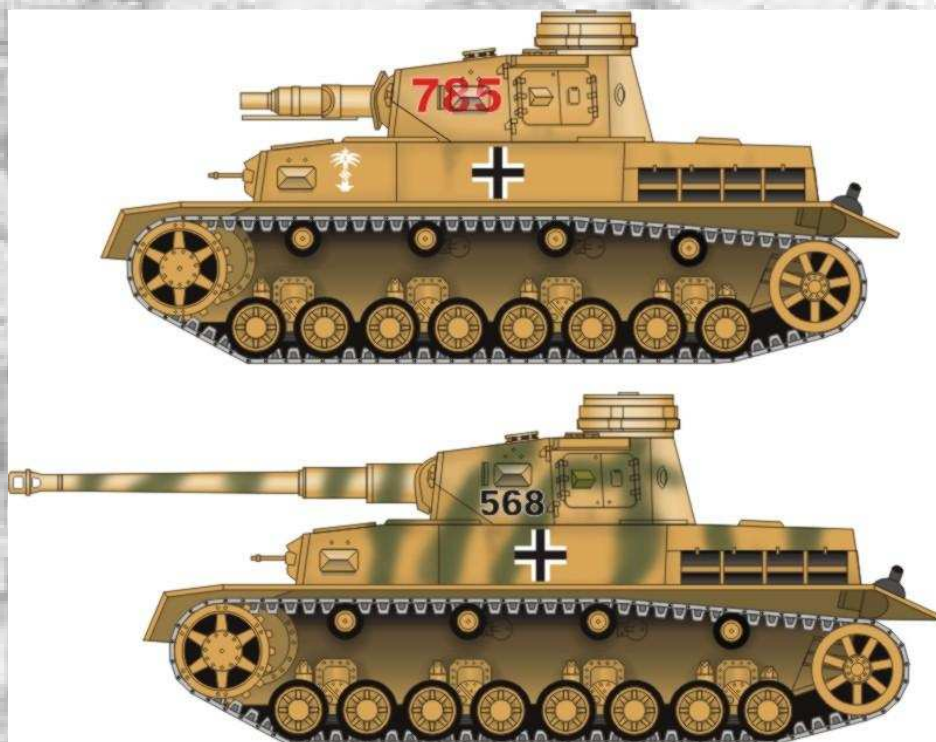
تانک پانزر ۳ - سپتامبر ۱۹۳۹ جبهه لهستان

کروپ بود. کارخانه کروپ پس از تولید ۳۵ دستگاه از مدل A، در سال ۱۹۳۷ به تولید مدل B روی آورد. در این مدل موتور جدیدی به نام MAYBACH HL 120 TR تعبیه شده بود که از قابلیت بیشتری نسبت به مدل قبلی برخوردار بود و ۱۶ کیلو از موتور قبلی سبک تر بود. اما فقط ۴۲ تانک از مدل B تولید شد و تولید سری C در سال ۱۹۳۸ در دستور کار قرار گرفت.

تانکهای سری C نیز پس از تولید ۱۴۰ دستگاه جای خود را در سال ۱۹۳۹ به تانکهای سری D دادند. پس از حمله به لهستان در سال ۱۹۳۹ نقاط ضعف این تانک شناسائی شد و در سال ۱۹۴۰ تولید سری E در دستور کار قرار گرفت. این تغییر در مدلها تا مدل J در سال ۱۹۴۴ ادامه یافت که آخرین مدل این نوع تانک محسوب میشد.



این تانک ۳۰ درصد کل تانک های ورمخت را شامل میشد و در هنگام حمله آلمان به لهستان ورمخت ۲۱۱ تانک پانزر ۴ را در خدمت داشت که کمتر از ۱۰ درصد مجموع تانک های آن کشور بود. براساس خاطرات مارشال گودریان در هنگام حمله به فرانسه ورمخت تنها ۲۷۸ تانک پانزر ۴ را در اختیار داشت در حالی که ارتش فرانسه از تانکهای SOMUA S35 و CHAR B1 بهره میبرد. اگرچه تانکهای پانزر ۴ به توپهای ۷۵ میلیمتری مسلح بود اما در مواجهه با تانکهای SOMUA S35 و CHAR B1 فرانسه با مشکلاتی مواجه شد زیرا تانک های S35 دارای زرهی به ضخامت ۵۵ میلیمتر بودند در حالی که توپ های ۷۵ میلیمتری نمی توانستند در زره بیش از ۴۳ میلیمتر نفوذ کنند.



دو نمونه تانک پانزر ۴

همچنین زره قسمت جلوی تانکهای MATILDA MK II انگلیسی ۷۰ میلیمتر و در ناحیه و در ناحیه طرفین ۶۵ میلیمتر بود. در جنگ شمال آفریقا نیز مارشال رومل با مشکلاتی مواجه بود زیرا در حالی که تانک های انگلیسی به راحتی قادر بودند تانکهای آلمانی را با شلیک گلوله توپهای خود نابود کنند، اما تانک های آلمانی در مقابل تانک های انگلیسی هم از نظر ضعف بده و هم قدرت کم توپ این توانائی را نداشتند.



تانک SOMUA S35 فرانسوی



تانک MATILDA MK II انگلیسی

در جریان عملیات بارباروسا (خمله به شوروی) نیز پانزر در مواجهه با انبوهی از تانک های مانند T-34 و KV موفقیتی نشان نداد و تمام کارها بر اکثرها بر دوش لوفت وافه (نیروی هوایی آلمان) بود. ارتش آلمان به صرف تاکتیک های درخشان فرماندهان و ژنرالهای لایق خود توانست این نقیصه را جبران کند. در نبرد کورسک نیز ضعف های این تانک مزید بر علت های دیگر شد تا آلمان متحمل شکست شود.





در ژانویه
در ۱۹۴۵
جبهه شرق
تعداد ۲۸۷
تانک پانزر
نابود شد
که معادل
۷۵ درصد
تانک های
پانزر ۴
آلمان در
جنگ دوم
جهانی بود.

تانکهای شرمن آمریکایی

با حمله متفقین به فرانسه در سال ۱۹۴۴ در جبهه نورماندی نیز اوضاع بهتر از این نبود و تانک های پانزر ۴ نتوانست در برابر تانک های ماتیلدای انگلیسی و شرمن آمریکائی از خود پایداری مناسبی نشان دهد.

در این جبهه از
تعداد ۲۳۰۰ تانک
آلمانی که شامل
۷۵۰ تانک پانزر ۴
نیز می شد تعداد
۲۲۰۰ تانک از
دست رفت. مارشال
"مدل" فرمانده
آلمانی در گزارشی
به هیتلر نوشت که
از لشکر عظیم تانک
هایش تنها ۵ یا ۶
تانک باقی مانده
است.



تانک پانزر ۴ رنگ آمیزی شده برای استتار زمستانی

سرانجام پس از تصرف ساحل نورماندی به دست نیروها و تانک های انگلیسی و آمریکایی و پس از یورش تانک های بیشمار T-34 روسی به برلین و شکست و تسلیم بی قید و شرط آلمان در جنگ، عمر تانک پانزر ۴ نیز به اتمام رسید. اگرچه ارتش سوریه در جنگ ۶ روزه ۱۹۶۲ با اسرائیل از تعدادی از این تانک ها که از جنگ جهانی دوم باقی مانده بودند استفاده کرد اما با پیروزی اسرائیل و شکست سوریه، باعث شد این تانک معروف نیز برای همیشه به فراموشی سپرده شوند.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**